

۲۰۱۴؛ دیالکتیک

بیم و امید

2014

که — بهرام آمونیاپی

۲۰۱۴، سیاسی ترین سال تاریخ افغانستان هم فرارسید؛ سالی که شاید برای نخستین بار پیش از آمدنش به اندازه‌ی کافی در موردش پیش‌بینی شده و در ذهنیت‌های افغانستانی‌ها، گاهی امید و گاهی هم ترس آفریده است. از یک کشاورز روستایی تا سیاستگر و بازرگان نسبت به پیامدهای رویدادهایی که در این سال صورت می‌گیرد، حساس اند و لحظه‌شماری می‌کنند. برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی و بیرون شدن اکثریت نیروهای خارجی از کشور، دو رویداد تاثیرگذار و مهمی است که روی زندگی شهروندان افغانستان سایه زده و گمانه‌زنی‌ها با گذشت هر روز نسبت به پس‌لرزه‌های انتخابات و خروج نیروهای ایتلاف بین‌المللی بیشتر میشود. اما آنچه بیشتر ذهنیت افغانستانی‌ها را به خود مشغول کرده، ترس است؛ ترس از بروز جنگ داخلی، ترس از برگشت طالبان و از دست رفتن دستاوردهای دوازده ساله. [صفحه‌ی ۶](#)

هشدار به تیم اشرف غنی درباره "تبلیغات انتخاباتی زودهنگام"

باز می‌کنیم. اگر اسب ندارند، جنرال صاحب دوستم برایشان اسب می‌دهد و اگر مناظره را قبول ندارند، بیایند در بزکشی رقابت کنند." در همین نشست همچنین، عبدالرشید دوستم معاون اول آقای احمدزی گفت: با نپیوستن به تیم انتخاباتی عبدالله عبدالله، افغانستان را از تجزیه نجات داده است. آقای دوستم گفت: "ما می‌فهمیدیم که اگر با داکتر صاحب عبدالله برویم، صد در صد برنده بودیم. چه می‌شد باز؟ ما افغانستان را از تجزیه، افغانستان را از ستمی بودن و قومی بودن خنثی ساختیم (نجات دادیم)". اما دفتر انتخاباتی آقای عبدالله این اظهارات آقای دوستم را بی اساس خوانده و رد کرده‌است. جنرال دوستم پیش از پیوستن به تیم انتخاباتی اشرف غنی احمدزی، یکی از اعضای ارشد 'اتحاد انتخاباتی' بود که آقای عبدالله و بیشتر اعضای تیم او نیز جز این اتحاد بودند. این اتحاد پس از خروج جنرال دوستم و شماری دیگر از اعضای آن فروپاشید. کمیسیون رسیدگی به شکایتهای انتخاباتی در گذشته نیز به تیم‌های نامزدان انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در مورد آغاز مبارزات انتخاباتی زودهنگام هشدار داده بود اما این نخستین باری است که به صورت رسمی به یکی از این تیم‌ها هشدار می‌دهد.

کمیسیون رسیدگی به شکایتهای انتخاباتی افغانستان به تیم انتخاباتی اشرف غنی احمدزی، نامزد انتخابات ریاست جمهوری هشدار داده که پیش از وقت قانونی، دست به تبلیغات نزند. نادر محسنی، سخنگوی کمیسیون رسیدگی به شکایتهای انتخاباتی در یک نشستی خبری در کابل به گونه‌ی مشخص از اشرف غنی احمدزی و عبدالرشید دوستم نام برد و گفت: اظهارات آنها در مورد انتخابات خلاف قانون است. آقای محسنی گفت: در جلسه‌ی امروز، کمیسیون مستقل شکایات انتخاباتی تصمیم گرفت که به طور رسمی به اشرف غنی احمدزی و عبدالرشید دوستم، معاون اول او، دستور بدهد که از هرگونه اقداماتی که خلاف قانون باشد و از اصول انتخابات تخلف کند، پرهیز کنند. آقای احمدزی چند روز پیش در یک نشست خبری دیگر نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری افغانستان را به مناظره فرا خواند و گفت: حاضر است در ۳۴ ولایت افغانستان با دیگر نامزدها مناظره کند. او گفت: "از پامیر تا دشت‌های هلمند، از قندهار تا کنر، از فاریاب و جوزجان و سرپل، هر جایی را انتخاب کنند، به سر چشم ما، حاضر به بحث هستیم. و اگر دفتر ندارند ما برایشان دفتر

مقدم

دو هفته، یک نگاه

۱۵ جدی ۱۳۹۲ هجری خورشیدی، ۵ جنوری ۲۰۱۴ میلادی

شماره‌ی دهم

پیامد ۱۱ سپتامبر بر نظام اقتصاد

روستایی

آزاد

پیش از آن که جهان غرب از زمین و آسمان به افغانستان یورش بیاورد، این کشور در یک جنگ خونین داخلی به سر می‌برد. واضح بود که یک کشور با آن همه مشکلات به آسانی در کام غرب سقوط می‌کرد. ظاهراً جهان غرب در همکاری با متحدان داخلی اش که عمدتاً بنام ایتلاف شمال معروف بود، به آن مشکل نقطه‌ی پایان گذاشت. این روند در واقع سرآغاز نو برای راهکاری بود که از قدیم در این کشور معمول بوده است، استیلاگران فقط جابدل کردند. حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ظاهراً رخداد کوچک به شمار می‌رفت اما تاثیر آن واقعیتی است بس بزرگ که از شگرفی‌های قرن ۲۱ به ویژه برای افغانستان به شمار میرود؛ واقعیتی که هیچ فرد، نیرو و یا حزبی جرئت انکار آن را ندارد. در این مرحله، نیروهای کهن سرکوب و نیروهای نو وارد بازی سیاسی شدند و یا کهن‌ها به گونه‌ی جدید سرهمبندی گردیدند. اینگونه تغییر حتا برای غیب‌گویان و جادوگران قدیم هم غیرقابل پیش‌گویی و پیش‌بینی بود. تاثیر مهم آن حادثه اینست که حالت گذار را سرعت داد، منابع ثروت گذشته که عمدتاً زمین و آب تلقی می‌شد، به عقب رانده شد؛ منابع جدید که در اینجا ناشناخته بود، از نو وارد عرصه‌ی زندگی اقتصادی گردید. نیروهای مادی بر معنویت‌ها برتری یافتند و معنویت در کام خاستگاه‌های مادی فرو غلطید. گمان میرفت که رشد و ترقی فرهنگی در عرصه‌ی سیاسی بن بست‌ها را بشکند؛ اما این رشد نه تنها بن بست‌ها را نشکست بلکه خود وبال گردن آن شد و کچکول به گردن در خدمت سیاست بازان به هر در و درگاه کمر به خدمت بست. فکر می‌شد که جای غیب‌گویان قدیم را کارشناسان نخیه و فرهیختگان علمی بگیرند. در این مورد افتضاح بیش‌تر از آن شد که گمان می‌رفت. دانش و مهارت نخیه‌ها آنچنان که انتظار می‌رفت در خدمت سرمایه‌ی قرار گرفت. می‌دانیم که مردم افغانستان چه قهرمانانه به مبارزه کمر بستند و تمام آسیب‌های آنرا به جان خریدند، ولی پاداشی را که دریافتند رنج دیگر و محنت دیگر بود. اگر این تغییر از یکسو رشد و ترقی را به بار آورد، از جانب دیگر در عرصه‌ی فرهنگی و اخلاقیات انحطاط بس عظیم را...

[صفحه‌ی ۷](#)

..... عبدالخالق آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی در افغانستان

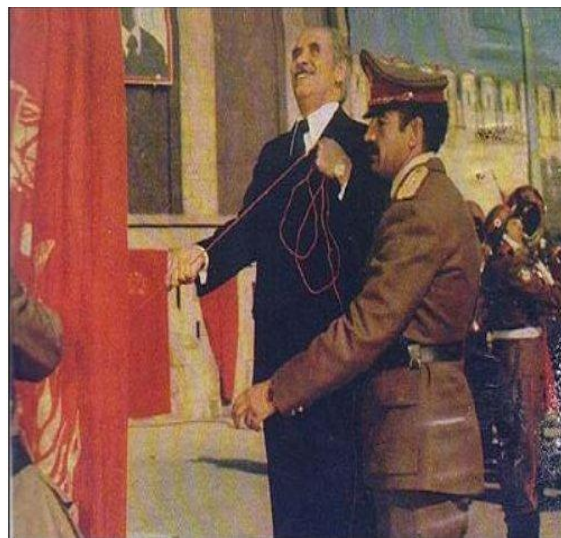
(از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ تا امروز)

کودتای ۷ ثور، سرآغاز فاجعه‌ی بزرگ

نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۵۰ سال‌های تصمیم بزرگ برای جنبش‌های نوگرا در افغانستان بود. کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به حاکمیت نظام شاهی که حدود دو و نیم سده بر این جغرافیا حکومت کرده بود پایان داد. کودتای ۷ ثور به زعم دسته‌های خاص سیاسی در آن عهد، تنها یک تغییر سیاسی تلقی نمی‌گردید. این کودتا یکنوع تغییر نظام درون ساختار تباری هم وانمود می‌کرد: تغییر نظام از تیره‌ی درانی به تیره‌ی غلجایی و یا تغییر جهت سیاسی از غرب به شرق. رژیم جدید بنا به حمایت سیاسی از جانب اتحاد شوروی سابق، آنچنان مطمئن به نظر می‌رسید که هیچگونه تشویشی در مورد پیامد سرکوب به دل راه نمیداد. رژیم با عجله‌ی تمام بر مبنای برداشت خود و یا منابع حمایتی‌اش از برون به اصلاحات آغاز کرد. مدرن‌سازی ارتش و دستگاه امنیتی مخوف که مانند افسانه‌ی ضحاک ماردوش، فقط آدم می‌خورد، در راس قرار گرفت.

[صفحه‌ی ۶](#)

بخش پنجم



گپ مردم

افغانستان، ناکام در فقرزدایی

با گذشت دوازده سال از عمر دولت کنونی و سرازیر شدن ۷۳ میلیارد دالر کمک جهانی به افغانستان، این کشور هنوز هم توسعه نیافته و فقیر باقی مانده است. گزارش تازه‌ی وزارت اقتصاد نشان میدهد که دولت افغانستان در بیش از یک دهه‌ی گذشته در عرصه‌ی فقرزدایی و انکشاف کشاورزی ناکام بوده است.

به اساس این گزارش، میزان فقر در کشور در شش سال گذشته کاهش نیافته است؛ در حالیکه انتظار میرفت، فقر در افغانستان تا سال ۲۰۱۵ میلادی از ۳۶ درصد به ۲۴ درصد پایین خواهد آمد.

در این گزارش همچنان آمده است که در جریان ده سال، تنها ۵ درصد در عرصه‌ی کشاورزی در افغانستان سرمایه‌گذاری شده است.

فقرزدایی یکی از شاخص‌های اصلی توسعه‌ی اقتصادی است و میزان رشد در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی را نیز به محک می‌کشد.

در افغانستان، یکی از عرصه‌هایی که توجه چندانی به آن نشده، فقرزدایی است. افغانستان با آنکه میلیاردها دالر کمک جامعه‌ی جهانی را در دوازده سال گذشته دریافت کرده، اما به دلیل فساد گسترده در نهادهای دولتی، انجوها و نهادهای وابسته به خارجی‌ها، نتوانسته از این کمک‌ها به گونه‌ی بهتر در عرصه‌هایی که لازم بوده بهره‌برد. اگر این کمک‌ها به درستی مدیریت میشد، افغانستان حالا وضعیت بهتری داشت و دست کم در برخی زمینه‌ها خودکفا شده بود. به گونه‌ی مثال، از این کمک‌ها میشد کشاورزی را رشد داد و بخشی از نیازمندی‌های اقتصادی مردم را تامین کرد. اما ۵ درصد سرمایه‌گذاری در این عرصه، رقم ناامیدکننده‌ی است که چشم‌انداز بدی از آینده‌ی اقتصاد کشاورزی در کشور را به نمایش می‌گذارد.

در کنار عوامل دیگر، ناامنی نیز چالشی است که اثرات بدی روی توسعه‌ی اقتصادی داشته است. بسیاری از پروژه‌های انکشافی که دولت در مناطق کمتر توسعه یافته روی دست گرفته، به دلیل افزایش ناامنی‌ها ناتمام مانده و یا از سوی مخالفان مسلح دولت تخریب شده است. این در حالیست که در بیش از یک دهه‌ی گذشته، بیشترین بودجه‌ی دولت به نهادهای امنیتی کشور اختصاص یافته است؛ نهادهایی که هنوز باید راه درازی را طی کنند تا به ظرفیت و توانایی لازم برای دفاع از تمامیت ارضی کشور برسند.

فقر و بیکاری یکی از عامل‌های اساسی ناامنی و بی‌ثباتی کنونی در کشور است. اگر دولت بتواند با راه‌اندازی پروژه‌های زیربنایی و درآمدت، زمینه‌ی اشتغال‌زایی و فقرزدایی را فراهم کند، یکی از عامل‌های اصلی ناامنی از میان میرود و مخالفان مسلح هم شانس سربازگیری کمتری پیدا میکنند.

دوست همیشگی و همکار پیشین من حبیب میرخیل، چندی پیش در پاسخ به نوشته‌ی من از من زیر نام "دشنام افغانی از کجا می‌آید؟" یادداشتی به ما فرستاد و در آن به مسایلی اشاره کرد که نیاز به موشکافی و ریزبینی دارد. نخست این یادداشت:

"بهرام آموئیایی، دوست فوب من است. فکر میکنم او تنها کسی است که به قوم، زبان، مذهب، سمت و غیره گرایشی ندارد و معتقد به منافع ملی کشور است. نوشته‌اش را زیر نام "دشنام افغانی از کجا می‌آید؟" در شماره‌ی نهم "صدای مردم" خواندم. ولی در افیر به این نتیجه رسیدم که دوست فوب من نیز آنچنانکه فکر می‌کردم از قید و بند تعصب آزاد نیست. بهرام آموئیایی، جنرال طاقت و اسماعیل یون را به قول فودش به تفرقه‌پراگنی و قوم و زبان‌گرایی متهم میکند و می‌فرماید که به آمدن واژه‌های نو فارسی، پشتو از بین نمی‌رود و ... چیزیکه جناب طاقت گفته، نظر تمام پشتونها نیست و نه او یا جناب یون نماینده‌ی پشتون‌ها اند. به نظر من این مرفها نظریات فود آنها اند، نه تمام قوم پشتون. اگر جناب عالیون آنقدر به این نوع مرفها مساسیت نشان میدهید، پس زمانکه سید انور سادات پشتونها را ومشی و انتماری فواند، شما کجا بودید؟ زمانیکه به گفته‌ی یک فرد عرب (عطا محمد نور) بعضی وکلا و جاسوسان فارچی از افغان بودن انکار میکنند، شما کجا هستید که صدای فود را بلند کنید؟ چرا تنها زمانی موضع‌گیری مینمایید که یک نیشنلیست پشتون از مد فود تماوز میکند؟ آیا برایم گفته میتوانی که کلماتی چون دانشگاه، دانشکده، دادگاه و... در زمانیکه این ادارات بنا نهاده میشدند، کجا بود؟ آیا در آن زمان مردم دری زبان، زبان نداشتند؟ حال که در ترمینالوژی کشور شامل شدند، بغاطر دشمنی کشورهای همسایه آنرا تبدیل میکنند. اگر این واژه‌ها به زبان پشتو بماند، کدام عیب دارد؟

دوست عزیز! اگر مردم اقوام دیگر میگویند که افغان = پشتون، پس بگویند کی هستی؟ اگر تاملیک، آنها

پاسخی به یک نقد

برتری خواهی قومی - زبانی، نه!

قوم بازان با آنکه خود را تافته‌ی جداافتته از یکدیگر میدانند، سرانجام در یک پرتگاه سقوط میکنند: تشدید نفاق قومی و انحراف اذهان مردم از مشکلات اصلی به مسایل فرعی. (دو جدال یک پرتگاه؛ دشنام افغانی از کجا می‌آید؟، شماره‌ی نهم صدای مردم، صفحه‌ی ۲)

خوب، فکر کنم نیازی به بحث بیشتر نباشد. من با همان واژه‌هایی به جنگ شوونیست‌ها رفته‌ام که ناسیونالیست‌ها را با آنها به رگبار بسته‌ام: خشونت کوچکی و بچه‌گانه، یک جانبه عمل کردن، شکست عقلی، و غیره.

میرخیل در حالیکه مرا بهتر از بسیاری‌ها می‌شناسد و باورهایم را هم بدون سانسور میداند، می‌پرسد که چرا زمانی که انور سادات بر قوم پشتون حمله کرد، صدای ما شنیده نشد؟ آقای میرخیل! مگر شما بارها شاهد نبوده‌اید که من در حضور تان با قوم بازان تاجیک و هزاره در افتاده

کشور مستقل بناه تاجیکستان دارند، اگر ازبک، قزاق، عرب یا ... آنها همپیمان. هزاره فو اصلا اصل و نسبش‌اش معلوم نیست. من فکر نمی‌کنم در سطح جهان کشوری پیدا شود که هزاره‌ها را از فود بدانند. عزیز دل! اگر افغان نیستید، بگویند کیستید؟ اگر افغان = پشتون است، پس افغانستان کشور پشتونهاست، شما اینجا چه کار میکنید؟ بروید به کشورهای فودتان. چرا در اینجا آتش روشن کرده‌اید؟ گپ‌های زیاد در دل است، اما وقت ندارم. باز می‌بینیم. حبیب میرخیل (ویرایش: صدای مردم)

یک‌جانبه‌گرایی قومی آقای میرخیل در نخستین جمله‌هایش بلافاصله پس از آنکه میگوید، آموئیایی به قوم، زبان و مذهب

اگر قرار است تبعیضی نباشد و همه‌ی انسان‌ها حق داشته باشند با زبان و هویت فود برآمد کنند، باید این زمینه از سوی دولت‌ها برای آنها فراهم شود. آنچه در افغانستان به نام "ترمینالوژی ملی" یاد میکنند، ستم زبانی به تمام اقلیت‌های زبانی است و ابزار دیگری به برتری‌فواهان میدهد تا بیشتر و بهتر برتری زبان فودی را تئوریزه کنند. این کار جفای بزرگی در حق اقلیت‌های زبانی است. ما چه مق داریم که زیر نام زبان ملی و رسمی و یا هم "ترمینالوژی ملی"، زبان و هویت قومی انسان‌های دیگر را از آنان بستانیم. تنها زمانی میتوان زمینه‌ی تعامل و همگرایی زبان‌ها و همزیستی مسالمت‌آمیز ملیت‌ها و اقوام گوناگون را در یک کشور تامین کرد که به همه‌ی زبانها و اقوام فرصت شکوفایی و تکامل مساویانه داد.

ام و به بت قومپرستان و زبان‌گرایان حمله کرده‌ام؛ چهره‌هایی که به مراتب فراتر از سادات و افراد مثل او اند و بسیاری‌ها از ترس اینکه مبدا کشته شوند، خود را به هزار در و دریچه میزنند تا نگویند که فلان و بهمان رهبر قومی جنایت کار جنگی اند و باید محاکمه شوند.

کم نیستند کسانی هم که در حرف، تندترین موضع‌گیری‌ها را علیه ناسیونالیست‌ها و قوم بازان دارند، اما در عمل در خط مقدم خدمت‌گذاری به آنها می‌ایستند. دور نمی‌رویم، همین اسماعیل یون که با یاران‌اش سبب این همه جار و جدل قومی در کشور شده، از یکسو جنگ سالاران، از جمله دوستم را جنایت‌کار جنگی میخواند، اما از سوی دیگر، در معامله‌گری‌های سیاسی در کنار تیم انتخاباتی‌ی می‌ایستد که آقای دوستم فرد دوم آنست. اگر او که به باور خودش، به دلیل امتیازدادن‌های بیش از حد رئیس‌جمهور کزری

گرایشی ندارد، مرا به تعصب قومی و زبانی متهم میکنند. در حالیکه من در نوشته‌ی "دشنام افغانی از کجا می‌آید؟" تنها به شوونیست‌های پشتون حمله نکرده‌ام، ناسیونالیست‌های تنگ‌نظر (انور سادات و افراد مثل او) را نیز هدف گرفته‌ام.

آقای میرخیل! نمیدانم شما چرا تنها متوجه یک بخش نوشته شده و باقی را از یاد برده‌اید. من نوشته‌ام: "... این تفکر نیز در مقابله با شوونیسم پشتون، ابزاری جز خشونت و دشنام بچه‌گانه ندارد. بدین ترتیب، تنها تمامیت‌خواهی قبیله‌ی افغانی نیست که به دلیل شکست عقلی در برابر خرد مدرن، در رویارویی با دیگران واکنش خشونت‌بار و کوچه‌ی از خود بروز میدهد؛ ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه نیز به دلیل نداشتن عقل استدلالی و سرخوردگی‌های ناشی از شکست‌های پی در پی، در رویارویی با شوونیسم پشتون، خشونت‌بار و یک‌جانبه عمل میکند. (... یعنی هر دو گروه از

به جنگ سالاران (که دوستم نیز جز آنها است) و نادیده گرفتن پشتون‌ها از پست‌اش در شورای امنیت استعفا داد، واقعاً به گفته‌هایش باور میداشت، هرگز این ننگ را نمی‌پذیرفت که به دوستم خدمت کند. بنابر اینها، شما آقای میرخیل که مرا به یک جانبه‌گرایی قومی متهم کرده‌اید، خود در دام آن گیر مانده‌اید.

کدام ترمینالوژی؟ میرخیل عزیز! پرسیده‌ی من که وقتی نهادهایی چون دانشگاه، دانشکده و دادگاه ایجاد شد، این نامها کجا بود؟ آیا در آن روزگار فارسی زبانها زبان نداشتند؟

این دیگر از بدیهیات است و نیازی به رجوع تاریخی ندارد که وقتی این نهادها در افغانستان تاسیس شدند، هم زبان فارسی وجود داشت و هم این واژه‌های پارسی...

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری (رسمی) نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com
فیس‌بوک صدای مردم: <https://www.facebook.com/sadaaym>

صاحب امتیاز
مرکز مطالعات صلح و توسعه
مدیر مسوول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸
سردبیر
بهرام آذری آموئیایی
شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲
ایمیل: amoniaee@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

☑.....بهرام آمونیايي

به بهانه‌ی شش جی

چی که برای راست جنگید



شوروی-امریکا را به جنبش آزادی بخش مبدل کند؟ بخش بیشتری از چپ ناسیونالیست همین اکنون نیز در حالیکه هرگز از ورشکستگی های تیوریک گذشته‌اش نیاموخته، در رویای راه‌اندازی "جنگ خلق" و "مقاومت ملی" قلم و قدم میزند. در حالیکه هیچ تفاوتی بین تنظیم‌های بنیادگرا و طالبان امروز دیده نمی‌شود. تنظیم های جهادی از همان آخوری تمویل و تجهیز می‌شدند که امروز طالبان میشوند. هر دو نماینده‌ی یک ایدئولوژی واپسگرایانه و ارتجاعی هستند و ذره‌ی هم از اندیشه‌ی آزادی خواهی در آنها دیده نمی‌شود. شوربختی جنبش چپ افغانستان اینست که هنوز هم در مسیری می‌رود که دیروز رفته بود. برنامه‌ی برخی سازمانهای چپی هنوز هم دست نخورده باقی مانده است. گویی ما هنوز هم در روزگار تجاوز شوروی به افغانستان به سر می‌بریم.

در سیاست کلان جای پای خود باز کند، بلکه در عمل به نیروهایی خدمت کرد که دشمن سوگندخورده‌ی دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند. جبهه‌سازی های میکائیکی، ذوق‌زدگی های پوپولیستی برای رسیدن به قدرت که ناشی از جوگیر شدن رهبران چپی بود، سرانجامی جز سرافکندگی و "انتقاد از خود" کردن‌های خنده آور نداشت.

چپ ناسیونالیست در مبارزه با شوروی پیشین به ملتی اتکا داشت که خودآگاهی سیاسی‌اش را فراموش کرده بود و از این نظر، سرباز ساده‌ی بنیادگرایان اسلامی شد. حالا با این وصف، چپی که پایگاه نیرومندی در میان توده‌های فرودست نداشت و قدرت های جهانی مخالف شوروی هم هیچ دل بستگی‌ی به او نشان نمیدادند، چگونه میتوانست جنگ امپریالیستی

چین و کشورهای دیگر، همگی در این کارزار سهم خود را ادا کردند. اما آیا امریکایی‌ها، عربها، پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها و دیگران به راستی برای بهروزی مردم افغانستان و دفاع از استقلال کشور به ما کمک کردند؟ تمام فاکتورها از آغاز تا پایان جنگ علیه شوروی، به این پرسش پاسخ منفی دارد: جنگ شوروی در افغانستان، بخشی از یک نبرد جهانی دو قدرت بزرگ (شوروی پیشین و ایالات متحده‌ی امریکا) بود که با شکست شوروی در افغانستان و به دنبال آن فروپاشی این قدرت امپریالیستی به پایان رسید. دولت‌های پاکستان و ایران هم که در این نبرد کنار ایالات متحده‌ی امریکا ایستاده بودند، سهم خودشان را از نمد افغانستان گرفتند. اما افغانستانی‌ها از این جنگ چه به دست آوردند؟ چند میلیون کشته، مجروح و آواره، نابودی زیربنای اقتصادی، از میان رفتن دولت مرکزی، تنها دستاوردی بود که افغانستان از این جنگ داشت. برخی‌ها دانسته و ندانسته هنگامیکه گپ جنگ امریکا و شوروی در افغانستان به میان می‌آید، از غنی شدن حافظه‌ی تاریخی ملت ما و بلندرفتن آگاهی سیاسی مردم می‌بافند و می‌لافتند. در حالیکه تنها جنگ آگاهی دهنده و تاریخ ساز نیست. ما آگاهی سیاسی مان را از راه‌های ساده‌تر و کم‌هزینه‌تری هم میتوانستیم به دست بیاوریم، چه نیاز بود که همه‌ی داروندار خود را به پای جنگی بریزیم که آغاز و انجام روشن و تعیین شده‌ی داشت: پیروزی یک امپریالیزم در برابر امپریالیزم دیگر. در این میان آنچه شوربختی ما را فزون تر میکند، بیراهه‌روی های جنبش چپ است. جنبشی که خود را پیش‌تاز مبارزه برای رسیدن به جهان دیگر میدانند، در نهایت به پسررفته‌ترین رویکردها دست یازید و خود را در باتلاقی از بدفهمی و دنباله‌روی های کودکانه فروبرد که تا کنون نتوانسته به درستی از آن بیرون بیاید. جنبشی که شعار تامین آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را سر میدهد، در تلاش رهبری جنگی که آنرا "مقاومت ملی" میخوانند، نه تنها که نتوانست

سی و چهار سال از روزی میگذرد که افغانستان وارد چرخه‌ی تازه‌ی از تاریخ شد: یورش شوروی پیشین به کشور ما، پای دولت های غربی، بویژه ایالات متحده‌ی امریکا را به افغانستان کشاند و زمینه‌ساز نبرد فرسایشی بزرگی شد که دو قدرت بزرگ جهانی آن روزگار بر سر آقایی دنیا به راه انداختند. سرانجام، ده سال جنگ شوروی در افغانستان نه تنها این امپراتوری را به زانو درآورد، بلکه کشور ما را نیز به تنور داغ بحران مزمین و سردرگم پرت کرد؛ بحرانی که با گذشت هر روز پیچیده‌تر و معمای تر میشود. کالبدشکافی جنگ شوروی و امریکا در افغانستان که بسیاری به آن "جنگ مقاومت ملی" نام داده اند، به این دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است که بسیاری ها هنوز هم به این جنگ فخر می‌فروشند، چون از این راه به سرمایه‌های افسانه‌ی رسیدند و بر کرسی قدرت و شهرت لم زدند. جمع دیگر، با آنکه دستاورد چندان از این جنگ نداشتند، سهم گیری در آن را برای زیرزدن شکست های شرم آور شان هنوز هم توجیه میکنند. سرچشمه‌ی ایدئولوژیک و تیوری راهنمای عمل این جمع که خود را چپ جا میزنند، ناسیونالیزم ارتجاعی افغانستانی بود؛ ناسیونالیزمی که با رویکرد پوپولیستی در جنگ شوروی-امریکا هم خود را به تباهی کشاند و هم جنبشی انقلابی کشور را بیشتر از گذشته ورشکست کرد. تحلیل حاکم آن روزگار در جنبش چپ افغانستان این بود که در جنگ علیه شوروی باید جانب ملت را گرفت؛ اما رهبران این جنبش که به عمق ماهیت جنگ امریکا-شوروی پی نبرده بودند، به درستی نمیدانستند، ملتی که آنان سنگ دفاع از آن را به سینه میزنند، گروگان بنیادگرایان اسلامی که از سوی دولت ایالات متحده‌ی امریکا مدیریت می‌شدند، شده است. افغانها به این دلیل ساده و ناسیونالیستی علیه شوروی می جنگیدند که کشورشان از سوی این قدرت بزرگ جهانی اشغال شده بود؛ فرقی نمیکرد چه کسی از آنان پشتیبانی میکند، فقط نفس پشتیبانی مهم بود. به همین دلیل، هر کشوری که دست کمک دراز میکرد، با پیشانی باز پذیرفته میشد. دولت‌های ایالات متحده‌ی امریکا، بریتانیا، پاکستان، ایران، عربستان،

علیه برتری خواهی...

زبان پارسی پیش از ایجاد کشوری به نام افغانستان هستی داشت و شما حتماً شاعران بزرگی چون رودکی سمرقندی، ابوالقاسم فردوسی، ناصر خسرو بلخی، عمر خیام، حافظ شیرازی و مولانا جلال الدین محمد بلخی را می‌شناسید. اینها چند سده پیش از وجود آمدن افغانستان زندگی میکردند و با زبان مادری شان که پارسی بود، شعر می‌سرودند. شما اگر به اشعار و آثار اینها مراجعه کنید، واژه‌های دبیر، میکده، نیایشگاه و مثل اینها هزاران واژه‌ی سره پارسی دیگر را پیدا میکنید. واژه های دانشگاه و دانشکده هم مثل نیایشگاه و میکده، ترکیبی از اسم و پسوند مکان است.

آقای میرخیل! شما حتماً میدانید که دانشگاه کابل در سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی تاسیس شد و اگر به تاریخ مراجعه کنید، نام این نهاد ابتدا دانشگاه کابل بود و بعدها در زمان ظاهرشاه به پوهنتون کابل تغییر نام داد. پوهنتون هم ترجمه‌ی دانشگاه است: پوهنه(دانش) + تون(پسوند مکان در پشتو که در فارسی گاه است). میگویند: کسیکه این نام را ساخت دکتر احمد جاوید، ادبیات‌شناس معروف پارسی زبان بود.

میرخیل در حالیکه از "ترمینالوژی ملی" نام می‌برد، می‌پرسد که اگر بجای واژه‌های دانشگاه، دانشکده و غیره، بدیل‌های پشتوی آن(پوهنتون، پوهنزی و غیره) معمول باشد، چه فرق میکند؟

من که خود را به زبان و قوم خاصی متعلق نمی‌دانم، به این باورم که اگر قرار است تبعیضی نباشد و همه‌ی انسان‌ها حق داشته باشند با زبان و هویت خود برآمد کنند، باید این زمینه از سوی دولت‌ها برای

همچنان. هزاره‌ها اصلاً اصل و نسب‌اش معلوم نیست. من فکر نمی‌کنم در سطح جهان کشوری پیدا شود که هزاره‌ها را از خود بداند.

این جمله‌ی شما سخنان ملا نیازی، والی بلخ در زمان حکومت طالبان را به یاد آورد که گفته بود: تاجیک به تاجیکستان برود، از یک به از یکستان، هزاره اگر در آسمان برود از پایش میگیریم و در زمین برود از موی سرش.

خوب تفاوت شما با یک طالب قوم پرست و شوونیست چیست، آقای میرخیل؟

شما که خود را روشنفکر میدانید و مخالف شوونیسم قومی هستید، با این جمله میخواهید با من استدلال علمی کنید؟

عصیانیت را نباید در تحلیل‌ها و قضاوت‌هایمان دخیل کنیم، ورنه نتیجه‌اش خلاف توقع ما از آب درمی‌آید.

ریشه‌شناسی اقوام با تکیه بر بسته‌بندی های اصیل و غیراصیل، کار فاشیست‌ها و نژادپرستان است. انسان‌ها از هر قوم، زبان و نژادی که هستند باید مورد احترام قرار بگیرند. آپارتاید و تبعیض نژادی در روزگار ما خریدار ندارد. حتا رئیس جمهور بزرگترین دولت سرمایه‌داری جهان، یک سیاه پوست است؛ دولتی که از نژادپرست‌ترین دولت های دیگر پشتیبانی کرده و زمانی سیاه پوستان، نخستین قربانیان سیاست تبعیض نژادی‌اش بود.

آقای میرخیل! اینکه فلان قوم اصل و نسبی ندارد و بنابر این، "نااهل" و "حرامی" است، منطق ما را در حد قوم بازی و تبعیض پایین میکشد و دست کم برای من بسیار نفرت انگیز است و غیرقابل تحمل. برای من انسان بودن یگانه افتخاری است که با همه‌ی تضادها و فاصله‌های طبقاتی‌ی که میان ما است، دارم.

شما مرا خوب می‌شناسید که چه نگره‌ها و باورهای دارم. من از اینکه قوم، زبان، مذهب و طبقات انسان‌ها را از هم جدا میکند، نفرت دارم و یکی از دلایلی که نوشته‌ی "دشنام افغانی..." را نوشتم همین است. من از اینکه انسان‌ها بجای همدستی و همدلی و مبارزه با استثمار، بی‌عدالتی، فقر و بیچارگی، به دلیل اصیل و غیراصیل بودن زبان، قوم و نژادشان به جان هم بی‌افتند، نگران هستم. گفته‌ام که نباید بجای رسیدگی به چالش‌های اصلی مردم، ذهنیت‌ها را به سوی مسایل فرعی و جزئی که دردهای بزرگ فرودستان را درمان نمی‌کند، مدیریت کنیم.

میرخیل عزیز! شما پس از پرسش بالایی، جمله‌یی دارید که من هرگز توقع نداشتم از شما بخوانم. نوشته‌اید که "اگر تاجیک، آنها کشور مستقل بنام تاجیکستان دارند، اگر از یک، قزاق، عرب یا ... آنها

آنها فراهم شود.

آنچه در افغانستان به نام "ترمینالوژی ملی" یاد میکنند، ستم زبانی به تمام اقلیت های زبانی است و ابزار دیگری به برتری خواهان میدهد تا بیشتر و بهتر برتری زبان خودی را تیوریزه کنند.

این کار جفای بزرگی در حق اقلیت های زبانی است. ما چه حق داریم که زیر نام زبان ملی و رسمی و یا هم "ترمینالوژی ملی"، زبان و هویت قومی انسان‌های دیگر را از آنان بستانیم.

تنها زمانی میتوان زمینه‌ی تعامل و همگرایی زبان‌ها و همزیستی مسالمت‌آمیز ملیت‌ها و اقوام گوناگون را در یک کشور تامین کرد که به همه‌ی زبانها و اقوام فرصت شکوفایی و تکامل مساویانه داد.

من کیستم؟

آقای میرخیل! شما از من پرسیده اید که اگر افغان نیستی، پس کیستی؟

ریشه‌شناسی اقوام با تکیه بر بسته‌بندی های اصیل و غیراصیل، کار فاشیست‌ها و نژادپرستان است. انسان‌ها از هر قوم، زبان و نژادی که هستند باید مورد احترام قرار بگیرند. آپارتاید و تبعیض نژادی در روزگار ما خریدار ندارد. متا رئیس جمهور بزرگترین دولت سرمایه‌داری جهان، یک سیاه پوست است؛ دولتی که از نژادپرست‌ترین دولت های دیگر پشتیبانی کرده و زمانی سیاه پوستان، نخستین قربانیان سیاست تبعیض نژادی‌اش بود.

آقای میرخیل! اینکه فلان قوم اصل و نسبی ندارد و بنابر این، "نااهل" و "حرامی" است، منطق ما را در مد قوم بازی و تبعیض پایین میکشد و دست کم برای من بسیار نفرت انگیز است و غیرقابل تحمل.

برای من انسان بودن یگانه افتخاری است که با همه‌ی تضادها و فاصله‌های طبقاتی‌ی که میان ما است، دارم.

|| محمد مسین یمایی

پایه‌های حزب اسلامگرای حاکم

ترکیه می لرزد

۲۰۱۳، سال سخت و دشوار برای حزب حاکم ترکیه و رهبری آن بود. برخی از آرزوهای اردوغان در سیاست خارجی و منطقه‌یی تحقق نیافت. حمایت بی چون و چرای وی از اخوان المسلمین مصر و مخالفان اسلامگرای سوریه در مبارزه با رژیم بشار اسد، با مخالفت علوی های ترکیه روبرو شد. همزمان، فروش و واگذاری املاک عمومی به بخش خصوصی، بویژه به آقازاده ها و افراد حزبی، جوانان، روشنفکران و هنرمندان را برانگیخت. تابستان سال ۲۰۱۳، بزرگترین تظاهرات در پارک گزی اتفاق افتاد و در مدت کوتاهی به مناطق دورافتاده‌ی ترکیه

هم کشیده شد.

جوانان، روشنفکران و هنرمندان را برانگیخت. تابستان سال ۲۰۱۳، بزرگترین تظاهرات در پارک گزی اتفاق افتاد و در مدت کوتاهی به مناطق دورافتاده‌ی ترکیه هم کشیده شد. آنچه در چند روز گذشته اتفاق افتاده و بزرگترین فساد اقتصادی ترکیه نامیده می شود، ریشه در نظام اقتصادی و سیاسی کنونی این کشور دارد. در شرایط کنونی، فساد، رشوت و اختلاس تا بالاترین مقامهای اداری و مدیریتی ترکیه نفوذ کرده است. جای پای وزیر کشور، وزیر شهرسازی و مدیریت محیط زیست، وزیر همکاری با اتحادیه‌ی اروپا، وزیر اقتصاد و چند مقام بانکی و اداری هم در این فساد دیده می شود و آنان با اتهامات جدی روبرو هستند. اردوغان که بعد از ۱۰ سال ریاست بر دولت ترکیه گرفتار خودمحموری و خودشیفتگی شده، به دفاع از وزیران خود ادامه می دهد و می گوید: نیروها و دست هایی از خارج که خواهان پیشرفت ترکیه نیستند، تلاش دارند تا ثبات سیاسی کشور را بر هم بزنند. جالب توجه است که میالغ پرداختی به صورت ارزهای خارجی، لیره‌ی ترک، جواهرات و ساعت های لوکس و گران قیمت در فرصت های مختلف تثبیت شده و به دادستانی منتقل شده است. این افراد و یا وابستگان نزدیک آنان بیش از ۱۴ ماه زیر نظر و کنترل مقامهای امنیتی بوده و گویا گزارشی هم به

حزب اسلامگرای ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان که تا مدتی پیش خود را الگوی دیگر کشور های اسلامی در منطقه می پنداشت، با بزرگترین بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود در یک دهه‌ی گذشته روبرو شده و در حال از دست دادن پایگاه مردمی خود است. حزب عدالت و توسعه با اندیشه های اسلامگرایانه از یک سو خود را میراث‌دار کودتای نظامی ۱۹۸۰ و نخست وزیر برگزیده‌ی آن تورگوت اوزال(که مجری سیاست های اقتصاد نئولیبرالیستی و پیشنهادهای نهادهای بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود) می دانست و از سوی دیگر با نهادهای سکولار ترکیه به شکل پنهان مخالفت می کرد و در مدت بیش از ۱۱ سال این سیاست متناقض را پیش می برد. اجرای این سیاست اقتصادی با مشقت، ریاضت و محرومیت فراوانی برای مردم زحمتکش و تهیدست ترکیه همراه بود؛ ولی شرایط را برای انباشت سرمایه در دست برخی از تازه به دوران رسیده ها فراهم می کرد. شرایط جهانی و منطقه‌یی هم به اقتصاد ترکیه جان تازه‌یی می داد و روند توسعه و انباشت سرعت می گرفت. در این سال ها با تغییر قوانین و جذب سرمایه‌های خارجی، فروش زمین و ساختمان و صدور جواز کار و کسب به افراد و شرکت های خارجی به رشد اقتصادی یاری رساند و رشد اقتصادی در همه حوزه ها بویژه خدمات رونق چشمگیری گرفت، اما همزمان رشوت، فساد و ناهنجاری های اجتماعی در لایه های مختلف جامعه گسترش یافت. زیرا همسو با رشد اقتصادی، آزادی، بویژه آزادی قلم در جامعه‌ی تشنه‌ی ترکیه نهادهی نشد و در نتیجه حزب اسلامگرای عدالت و توسعه فرصت را غنیمت شمرد و به تبلیغ وسیع و گسترده‌یی در میان توده های مردم دست زد. این حزب خود را پاک، شفاف و عدالت گستر نشان داد. مردم به ستوه آمده از فساد و بی عدالتی جذب این شعار ها شدند و حزب را به قدرت و حاکمیت رساندند. حزب عدالت و توسعه، کادرهای خود را که از سال ها پیش در داخل و خارج ترکیه، بویژه ایالات متحده پرورش می داد، در مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور قرار داد. همزمان کادرهای گذشته سیاسی را که با آموزه های سکولار پرورش یافته بودند، با صبر و شکیبایی کنار گذارد. حزب عدالت و توسعه برای نزدیکی به اتحادیه‌ی اروپا بسته های دمکراتیک را هم مطرح کرد و قدم های موثری هم در این راستا برداشت، ولی همچنان با آزادی مطبوعات بویژه روزنامه نگاری پژوهشی و تحقیقی مخالفت کرد و برخی از آنان را روانه‌ی زندان کرد. زیرا آنان با افشاکاری از فساد اقتصادی حزب حاکم، آرامش این حزب را بر هم می زدند.

۲۰۱۳، سال سخت و دشوار برای حزب حاکم و رهبری آن بود. برخی از آرزوهای اردوغان در سیاست خارجی و منطقه‌یی تحقق نیافت. حمایت بی چون و چرای وی از اخوان المسلمین مصر و مخالفان اسلامگرای سوریه در مبارزه با رژیم بشار اسد، با مخالفت علوی های ترکیه روبرو شد. همزمان، فروش و واگذاری املاک عمومی به بخش خصوصی، بویژه به آقازاده ها و افراد حزبی،



ادامه خواهد یافت، زیرا در آینده‌ی نزدیک انتخابات شوراها‌ی شهر، روستا و شهرداری ها انجام خواهد گرفت و در پی آن انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود که با تغییر قانون اساسی، جمهوری ترکیه از نظام پارلمانی به نظام ریاستی گذر خواهد کرد و اردوغان در نظر دارد در این انتخابات شرکت کند و برنده‌ی انتخابات باشد. در این میان هر روز ابعاد گسترده‌تری از فساد مالی و اداری افشا می شود و صف بندی ها هم در حزب عدالت و توسعه هم مشخص تر میگردد؛ تا جایکه کارشناسان و تحلیلگران ترکیه بروز اشعاب در درون این حزب را پیش بینی می کنند. اما هنرنیسه‌ی اصلی در این سناریو جوانی است متولد تبریز بنام رضا ضراب که با تغییر نام در ترکیه به صراف مشهور شده است. این جوان همراه با خانواده‌ی خود از سال های دور به فعالیت های صرافی در دبی مشغول بوده و گویا به موسیقی هم دلبستگی دارد. از این رو با اغلب خواننده های ترکیه آشنا شده و در نهایت با خانم ابرو گوندش پیمان ازدواج بسته و صاحب شهرت شده است. رضا ضراب همراه با شرکایش شرکت رویال هولدینگ را برپا کرده و ده ها شرکت واقعی و صوری را هم در پیوند با آن بوجود آورده است. رضا ضراب بیشترین فعالیت اقتصادی خود را با جمهوری اسلامی انجام داده، در نقل و انتقال پول، ارز و طلا نقش مهمی داشته است. ترکیه از بخشی از تحریم های سازمان ملل در رابطه با ایران

مذبذبت و توسعه با اندیشه های اسلامگرایانه از یک سو خود را میراث دار کودتای نظامی ۱۹۸۰ و نفست وزیر برگزیده‌ی آن تورگوت اوزال(که مجری سیاست های اقتصاد نئولیبرالیستی و پیشنهادهای نهادهای بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود) می دانست و از سوی دیگر با نهادهای سکولار ترکیه به شکل پنهان مخالفت می کرد و در مدت بیش از ۱۱ سال این سیاست متناقض را پیش می برد. اجرای این سیاست اقتصادی با مشقت، ریاضت و محرومیت فراوانی برای مردم زحمتکش و تهیدست ترکیه همراه بود؛ ولی شرایط را برای انباشت سرمایه در دست برخی از تازه به دوران رسیده ها فراهم می کرد.

مذبذبت و توسعه با اندیشه های اسلامگرایانه از یک سو خود را میراث دار کودتای نظامی ۱۹۸۰ و نفست وزیر برگزیده‌ی آن تورگوت اوزال(که مجری سیاست های اقتصاد نئولیبرالیستی و پیشنهادهای نهادهای بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود) می دانست و از سوی دیگر با نهادهای سکولار ترکیه به شکل پنهان مخالفت می کرد و در مدت بیش از ۱۱ سال این سیاست متناقض را پیش می برد. اجرای این سیاست اقتصادی با مشقت، ریاضت و محرومیت فراوانی برای مردم زحمتکش و تهیدست ترکیه همراه بود؛ ولی شرایط را برای انباشت سرمایه در دست برخی از تازه به دوران رسیده ها فراهم می کرد.

شورای امنیت ملی و نخست وزیر در این رابطه داده نشده است. در پی افشای این فساد مالی و اداری نه تنها اردوغان متهمان را از کار برکنار نکرد، بلکه به مقامهای ارشد دولت خود دستور داد تا تعدادی از مدیران و ماموران بلندپایه‌ی پولیس و مقامهای امنیتی را از کار شان برکنار کنند. حسین چاپکین، رئیس پولیس استانبول و مدیران شعبه های مبارزه با جرایم مالی، قاچاق ارز و کالا، مبارزه با مواد مخدر و روابط خارجی از جمله‌ی کسانی بودند که از کار برکنار شدند. در این میان رابطه‌ی اردوغان با فتح الله گولن که خود خواسته در ایالات متحده‌ی امریکا زندگی می کند و دست های بلندی در ترکیه و دیگر کشورهای اسلامی بویژه در جمهوری های سابق شوروی دارد، به شدت تیره شده، تا جایکه، اردوغان عملکرد گولن را دولت در درون دولت می خواند و گولن هم اخطار گونه و تهدیدآمیز به اردوغان می گوید: حد و مرز خودت را بشناس! به نظر می رسد که مبارزه و زورآزمایی این دو

معاف بوده و این هم زمینه‌ی انتقال پول را به ایران فراهم می کرد. رضا ضراب بر اساس گفته‌های دادستانی، برای پیشبرد کارهای خود به مقامهای ترکیه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم رشوت داده است. شبکه‌ی ضراب نه تنها در ایران و ترکیه بلکه در غنا، دومی و فدراسیون روسیه هم فعال بوده است. رضا ضراب زیر عنوان شرکت واردات و صادرات سفیر، بر اساس گزارش های وزارت دارایی ترکیه بیش از ۴۶ درصد از صادرات طلای ترکیه را در دست داشته است. روزنامه‌ی زمان که به دولت ترکیه نزدیک است، در این ارتباط می نویسد: یکی از اتهامات وارده بر رضا ضراب آن است که وی در مدت ۴ سال مبلغ ۸۷ میلیارد یورو را با همکاری بانک ملی ایران جابجا کرده و ۴۰ درصد از این مبلغ متعلق به دولت ایران بوده است. این روزنامه ادامه می دهد: رضا ضراب تنها در سال گذشته ۱۰ میلیارد دلار را به صورت نقدی وارد ایران کرده است. آنچه مسلم است اینکه نقل و انتقال پول و طلا یکسویه نبوده،

کودتای ۷ ثور، ...

رنج می بردند. تلاش برای ایجاد تشکیلاتی که بر مبنای داعیه‌ی ایجاد حزب راه اندازی می شد، عملاً فقط در سطح شعارها و یا نوشته های روی کاغذ باقی می ماند. اگر آثار و نوشته های پراکنده‌ی آن عصر بررسی گردد، در مجموع کودتایان را مزدوران روس و وطن فروش نامیده و حکومت را ابزار اختناق و ترور و وحشت و ارباب می انگاشتند که در جهت منافع جیوبولتیک مسکو مخالفان را حذف فزیکمی می نماید. پدیده‌ی جالب در اینجا که اساساً از چپ انتظار نمی رفت، خصلت خیزش و قیام را که عمدتاً مایه از استبداد و وحشت نظام می گرفت، به اکثریت دارای خصوصیات اسلامی دانسته و برای شرکت در آن، خصوصیات دیگر از جمله توده‌یی بودن و یا ملی بودن آن را استقبال و حرکت خود را یک جریان استقلال طلبانه و مترقی می انگاشتند. تحلیل طبقات جامعه افغانستان که بدون در نظر داشت ساختار فرهنگی و عمق پایه های اعتقادی آن یکنوع کپی برداری از کشورهای خاص بود، این جریان را در عقب ملاکان بزرگ و یا در نهایت در خدمت بورژوازی ناسیونالیست های ظاهری که در اساس پیوند مستحکم با سرمایه داری غربی داشت، قرار میداد. از آن سبب این نیرو در همان سرآغاز کار با وجود شعار مشی مستقل ملی اغلب به دامن نیروهای راست و در بهترین صورت در کنار نیروهای راست لیبرال و یا محدود دموکرات ها، ناسیونالیست های سیاسی و مذهبی قرار گرفته و رهبری جنبش را از دست داد. بر مبنای آن درک، تصور اکثریت این بود که خصلت این مرحله خیزش توده ها علیه رژیم دارای خصوصیات ملی و دمکراتیک است که بر مبنای آن ارزیابی، ضرورت نیست نیروهای چپ مخالف خود در راس مخالفت قرار داشته باشد. دیدگاه دیگری که باید چپ مخالف خود در راس قرار داشته باشد، وجود داشت ولی در عرصه‌ی عملی امکانات برآمد را بدست آورده نمیتوانست. این دیدگاه که اتحاد با نیروهای غیرچپ مخالف را منافی ارزش های ایدئولوژیک برای چپ می دانست، در جریان مبارزات گسترده توده ها هرگز مجال ظهور پیدا نتوانست و نظریه‌پردازان آن اغلب متواری و یا در کشورهای غربی پناهنده گردیدند. بناً این نیرو با ایجاد ائتلاف و ساختار جبهه‌یی در کنار نیروهای راست قرار گرفته و زمینه را به شکل وسیع برای آنان فراهم ساخت.

افغانستان، سرزمین اقلیت‌های قومی

ترکمن های افغانستان

آسیب های وارده را به گونه‌ی مطلوب پاسخ گوید؟

محل زیست

اقوام ترکمن تبار به قبایل مختلف و متنوع تقسیم گردیده و در افغانستان در اماکن ذیل زندگی می نمایند که مهمترین آنها عبارت اند از:

۱- یموت ها: یموت های ترکمن عمدتاً در شهر هرات و ولسوالی های مرو چاق و دولت آباد بلخ زندگی می نمایند.

۲- قولتاق ها: قولتاق ها برادر سمیوت ها محسوب گردیده و در قریه‌ی قومتاق، دولت آباد بلخ و مرویان و ولسوالی آقچه زندگی می نمایند.

۳- تکه و ساروق: این قبایل ترکمن تبار در شهرهای هرات و مزار شریف، ولسوالی مرو چاق، گلران، کشک، غوریان، کوهستان، زنده جان، انجیل، دره‌ی شاخ و ولسوالی قیصار بود و باش دارند.

۴- ارساری: اکثریت قبایل منسوب به اقوام ترکمن افغانستان به این قوم ارتباط داشته و متشکل اند از زیر مجموعه های قبیلوی

بنام فراگوش، اولیدیه، چالی، ایسکی، اراکلی، افشار، بیات، قاجار، قشقای، خلج، سلجوقی، ساروق، تکه و کولان که در ۹ ولایت شمال و اغلب شهرهای شمال، شمال غرب و مرکز افغانستان به زیست و حیات می پردازند. ولایاتی که ترکمن ها در آن ساکن اند قرار ذیل اند: قندز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب، بادغیس، هرات، هلمند، کابل، قندهار، سرپل و هرات و ولسوالی های قرقرین، خمیاب، شورته، کولاس، مردیان، آقچه، منگجیک، کالا ترکمن و ولسوالی قلعه زال.

فرهنگ، آداب و شعائر

ترکمن های افغانستان دارای ادبیات شفاهی و فولکلور غنی قومی بوده که شامل سروده ها، ترانه‌ها، موسیقی نغز و بازی های با جاذبه و پر شور جمعی می باشد. ابزار و موسیقی ترکمنی عبارتند از: دوتار، غیچک، چنگ، کمانچه، نی و دایره که به گونه‌ی جمعی و یا فردی مورد استفاده قرار می گیرد. ترکمن ها مردم مهمان دوست، راستگوی، صبور و بردبار، متفر از ریا کاری و تزویر، در فن سوار کاری و نیزه بازی مشهور و در تربیه و پرورش نژاد اسپ، استعداد طبیعی و مهارت لازم را دارا می باشند.

اقتصاد و معیشت

اقوام ترکمن تبار افغانستان معمولاً شغل اساسی شان را زراعت و مالداری تشکیل میدهد. این اقوام در کنار معاونان آمو دریا، از قندوز و تخار تا بلخ و جوزجان به مالداری (پرورش شتر، اسپ، گوسفند قره قل، گاو و گوسفند) و زراعت مشغول اند. در کنار مالداری و زراعت اقوام ترکمن به صنایع فلزکاری آهنگری، زرگری، چرم سازی، نجاری و قالین بافی نیز مصروف اند. زنان پیشه ور ترکمن در کنار دیگر امور زندگی به پارچه بافی نخی، پشمی، ابریشمی و یا به نمذ مالی، گلیم بافی، زردوزی، کلاه‌دوزی، عرق چین دوزی، چین و کلاه دوزی مصروف اند.

گوهبندی

پیشینه‌ی تاریخی

نام ترکمن از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) اولین بار در آثار مورخان و محققان مسلمان و نویسندگان دری زبان (ابوالفضل بیهقی و گردیزی) دیده می شود. در آن عهد ترکمن نام عمومی اقوام ترک تباری بود که از جیحون تا خزر به ده نشینی و یا به شکل کوچ رو، زندگی می کردند. این تیره‌ی قومی علاوه بر کشور ترکمنستان، در ساحات وسیع ترکمن نشین در ایران، عراق، سوریه و افغانستان نیز زندگی دارد.

بسیاری از مورخان به این عقیده اند که این واژه به آن مردمانی اطلاق می شود که چهره و استخوان بندی همانند ترک ها دارند. و یا آن را واژه‌ی ترکیبی می دانند که نویسندگان دری زبان به جای کلمه‌ی ترک مانند آنرا ترکمن نوشته اند.

زبان و گویش

زبان ترکمنی یکی از شاخه های اساسی زبان ترکی است. این زبان از دوران قدیم تا کنون مهمترین زبان گفتاری و نوشتاری محسوب گردیده و در قاره‌ی آسیا، بویژه در آسیای مرکزی از مرزهای مغولستان تا آنای باسفورس گویندگان بی شماری دارد. ترکمن ها از دوران قدیم با نوشتن و کتابت آشنا بوده و از تمدن بین النهرین تا کنون آثار مکتوب زیادی با آن تحریر گردیده است.

اما ترکمن های افغانستان که عمدتاً در ولایات شمالی کشور و یا مناطق مرکزی و غرب کشور به زیست و حیات می پردازند، درین مورد از بسیاری مزایای فرهنگی کشور محروم به حساب می آیند. قرار بود مطابق قانون اساسی جدید کشور، کتب درسی دوره‌ی ابتدایی به زبان مادری اقوام و ملیت های کشور نوشته و در اختیار گویندگان آن قرار گیرد، ولی متأسفانه تا کنون، هیچگونه اقدام قابل توجه درین مورد صورت نگرفته است. ترکمن ها از جمله‌ی اقوام صاحب اقتدار در تاریخ به حساب می آیند که هیچگاه در دوران قدرتمندی شان زبان و یا نام قومی شان را بر ساحات زیر سلطه‌ی شان که از صحرای گوبی تا وین، پایتخت اتریش را در بر می گرفت، نگذاشتند و این سازه‌ی بزرگ را ترکمنستان و یا ترکستان نام نکردند. ولی حال در این کشور حتا از مزایای چاپ کتاب درسی به زبان مادری شان هم محروم اند.

علاوه بر آن در ساختار ادارات ملکی و نظامی دولت افغانستان نیز این ملیت کم رنگ دیده می شود. بنا به صحبت شفاهی بزرگان این ملیت، در توزیع قدرت دولتی، ثروت ملی و خدمات فرهنگی اغلب به این ملیت بی توجهی صورت می گیرد. هرگاه زبان یک ملیت که جز اساسی فرهنگ آنرا تشکیل میدهد، مورد بی مهری نظام قرار گیرد، آیا ممکن است هویت قومی و ملیتی آن قوم دوام آورده و

برگردان: ن. تیف

آلبر کامو از زبان خودش

آن چه در صدمین سالروز تولد آلبر کامو

گفته نشد!

بخش نخست

روز هفتم نوامبر ۲۰۱۳ صدمین سالروز تولد آلبر کامو بود. او در سال ۱۹۶۰ در یک تصادف جاده‌یی در حالی که فقط ۴۶ سال داشت، درگذشت. آثار او همچون "طاعون" و "بیگانه" هنوز جزو پرفروش ترین نوشته های پس از جنگ جهانی دوم به زبان فرانسوی است. او در سال ۱۹۵۷ یکی از جوانترین برندگان نوبل ادبیات شد. در ایران ترجمه های مختلفی از "طاعون"، "بیگانه" و همچنین "سقوط" و "عصیانگر" که در ترجمه‌ی دیگر "انسان طاغی" نیز به فارسی برگردانده شده است، منتشر شده اند. در صدمین سالگرد تولد کامو برخی از نویسندگان فارسی زبان و همچنین رسانه های بزرگ، مطالبی درباره‌ی کامو بیان کردند که جوانب زندگی سیاسی این نویسنده‌ی بزرگ را عمداً یا سهواً در بر نمی گرفت. لو مارن (Lou Marin) در صدمین سالروز تولد آلبر کامو کتابی را در ۳۳۷ صفحه به نام "نوشته های آزادی گرانهای کامو" از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰ گردآوری و منتشر نمود. کامو سال ۱۹۳۵ به عضویت حزب کمونیست درآمد، اما دو سال بعد او را از این حزب اخراج نمودند، چرا که علیه سرکوب ها در شوروی دست به اعتراض زد. هر چند کامو از آن پس عضو گروه سیاسی دیگری نشد، اما هرگز تا لحظه‌ی مرگ از مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی دست نشست. برای مثال، او در سال ۱۹۵۳ در یک تجمع کارگری شهر سنت - اتین فرانسه شرکت کرد و سخنانی را با عنوان "بازسازی ارزش آزادی" بیان نمود. برگردان این سخنرانی، تلاشی است برای بهتر شناختن آلبر کامو:

سخنان آلبر کامو در بورس کار - Saint Etienne در سال ۱۹۵۳

اگر مجموعه‌ی تعرضات و آزارهایی را که در این جا افشا شد در نظر بگیریم، می توانیم پیش بینی کنیم که روزی در اروپا فقط زندانبانان در آزادی خواهند بود. زمانی هم که فقط یک زندانبان وجود خواهد داشت، ما می توانیم او را سرزندانان بنامیم. در این جاست که دیگر جامعه‌ی مطلوب دولت های سده‌ی بیستم تحقق می یابد و جایی برای طرح مسائل و مخالفت نخواهد بود. البته این ها حدس و گمان است. هر چند دولت ها و پولیس های سراسر جهان تلاش خواهند کرد جوامع را به زندان تبدیل نمایند، اما هنوز چنین چیزی تحقق نیافته است. برای مثال در اروپای غربی رسماً آزادی محترم شمرده می شود. با این حال من به یاد زنان بدبختی می افتم که ما در خانواده های بورژوا می بینیم. دخترعمه‌یی بیوه شده است، پس حامی طبیعی اش را از دست داده است. دیگر اعضای خانواده او را می پذیرند و در طبقه‌ی پنجم به وی جایی می دهند و سپس روانه‌ی آشپزخانه اش می کنند. آنگاه این زن را روزهای یکشنبه در خیابان نمایش می دهند تا بگویند که وجدان دارند و مانند سگان نیستند. با این حال برای دیگر اوقات و به ویژه مناسبت های بزرگ به او می گویند که دهانش را ببندد. حتا اگر یک مأمور پولیس بیاید و به او تجاوز کند، بازهم به وی گفته می شود که صدایش درنیاید. به هر حال بار اولی نیست که چنین می شود و رئیس خانواده هم همین کار را قبلاً کرده است. نباید وضعیتی پیش بیاید که روابط با اتوریته‌ی رسمی برهم بخورد. باید روراست گفت که در شرق اروپا همین دخترعمه ها را یک بار برای همیشه با دو قفل محبوس می کنند. در آن جا می گویند که نیم سده‌ی دیگر، یعنی زمانی که جامعه‌ی مطلوب برای همیشه مستقر می شود، همه آزاد خواهند گردید و در آن زمان همین افراد محبوس نیز در جشن هایی شرکت خواهند کرد. اما من می ترسم که تا آن زمان موریانه ها او را بخورند و دیگر نتواند در هیچ جشنی شرکت نماید. زمانی که ما این دو برداشت از آزادی را نگاه می کنیم، آزادی در آشپزخانه و آزادی در زندان، هنگامی که می بینیم یکی می خواهد خودش را به



دیگری تحمیل کند، در حالی که هر دو عملاً قصد دارند جلوی تحرک دخترعمه را بگیرند، آن گاه به آسانی درمی یابیم که داستان ما بیش از آن که داستان آزادی باشد داستان بندگی است. ما همچنین در می یابیم که در جهانی زندگی می کنیم که می خواهد روزگار ما را به سوی شورش و انفجار ببرد. ساده ترین راه این است که دولت ها یا دست های پشت پرده‌یی را مسوول این روش های تنفرآمیز دانست. البته این واقعیتی است که دولت ها و دست های پشت پرده چنان مسوول وضعیت موجود هستند که ما نمی توانیم به اصل ماجرا بی ببریم. اما آن ها یگانه مسوولان نیستند. اگر قرار بود دولت ها مسوولیت رشد آزادی را به دست بگیرند، آزادی یا هنوز نبوده بود یا کلاً با سنگ قبری به نام "فرشته‌ی در آسمان" مدفون شده بود. تا آن جایی که من می دانم هرگز قرار نبوده است که جامعه‌ی مبتنی بر استثمار، آزادی و عدالت بیآورد. دولت های پولیسی در زیرزمین ها مدرسه‌ی حقوق درست نمی کنند، آن ها در آن جا زندانبانان را مواخذه می کنند. دولت ها وقتی سرکوب و استثمار می کنند، فقط کارشان را انجام می دهند و هر کس مسوولیت حفاظت از آزادی را به آن ها محول می کند خود به خود آزادی را بی آبرو می نماید. اگر امروز آزادی تحقیر شده و در زنجیر قرار گرفته است، به این دلیل نیست که دشمنانش به آن خیانت کرده اند، به این علت است که دوستانش از کاری که باید بکنند استعفا داده اند و به این علت است که آزادی حامی طبیعی اش را از دست داده است. بله، آزادی بیوه است، اما باید واقعیت را گفت، آزادی بیوه‌ی همه ی ماست. آزادی امر ستم دیدگان است و مردم ستم دیده همیشه حامیان اصلی آن بوده اند. مردمی که در شهرهای اروپای فئودال زندگی می کردند، مردمی که انقلاب سال ۱۷۸۹ را به راه انداختند و جنبش های کارگری که در سده‌ی بیستم به وجود آمدند توأمان از آزادی و عدالت پشتیبانی نمودند. همینان بودند که هرگز باور نکردند که آزادی و عدالت نمی توانند با هم وجود داشته باشند. این زحمتکشان یدی و فکری بودند که به آزادی شکل دادند و آن را در جهان پیش بردند تا بتواند به پرنسپ فکری ما تبدیل گردد. ما دیگر بی آزادی نمی توانیم زندگی کنیم و زمانی که آزادی را از ما بگیرند ما احساس مرگ می کنیم. اگر امروز آزادی در بخش بزرگی از جهان وجود ندارد، بی شک به این علت است که بنگاه های اقتیادسازی هرگز چنین وقیح و مجهز نبوده اند که امروز هستند، اما علت دیگرش این است که حامیان واقعی آزادی یا به علت خستگی یا به دلیل نظر غلطی که از پیشبرد آزادی دارند، دست روی دست گذاشته اند. آری، بزرگ ترین رویداد سده‌ی بیستم رویگردانی جنبش انقلابی از ارزش های آزادی بوده است.

ادامه دارد

۲۰۱۴؛ دیالکتیک بیم و...

افغانستان فرصتی شود تا بیشتر و بهتر به ممکن بودن زندگی مستقلانه و به دور از سایه‌ی خارجی‌ها فکر کنند. جنگ روانی غربی‌ها از یکسو و دخالت و دست‌اندازی خارجی‌ها در مسایل افغانستان از سوی دیگر، به حدی شهروندان کشور را مصرفی پرورش داده که کمتر فکری در این مورد میکنند که بدون خارجی‌ها هم شاید بشود زیست. امریکایی‌ها که همیشه این‌جا نمی‌مانند، یا به خواست خود خواهند رفت، یا هم مجبور میشوند که بروند. اما افغانستان چه باید بکند؟ دست روی الاشه چشم به راه ۴ میلیارد دالری باشد که سالانه از راه واشنگتن به نیروهای امنیتی‌اش میرسد، یا اینکه به گفته‌ی اقبال لاهوری "تقدیرش به دست خویش" بنویسد؟ امیدوارم که هشدارهای امریکایی‌ها نسبت به قطع کمک‌ها

با آنکه ترس بار منفی دارد و کمتر کسی هواخواه آنست، به باورم، ترس از رابطه‌ی دیالکتیکی بی‌بر میخیزد که شجاعت و امید نیز از اجزای انکارناپذیر آنست. ترس و امید همزاد یکدیگر اند و در حال پیشی گرفتن همیشگی از هم. هر قدر میزان امید کم باشد، ترس بیشتر میشود و هر اندازه که امید بیشتر شد، ترس کمتر میشود. بنابر این، سراسر زندگی ما دیالکتیک ترس-امید-ترس است. اگر ترس نبود، شهامت و امید هم نبود، چون در موجودیت ترس است که ما شجاعت و امید را محک میزنیم و به شناخت از آنها دست می‌یابیم. تنها با شناخت‌شناسی ترس است که مصوونیت حاصل میشود؛ مصوونیت هم زمانی پدید می‌آید که امید

امیدوارم که هشدارهای امریکایی‌ها نسبت به قطع کمک‌ها و خروج نیروها، به ارگ-نشینیان کابل کارساز تمام شود و آنها بی‌هم که فکر میکنند در ۲۰۱۴، هفت میوه می‌خورند و نگرانی بی‌بی از این سال ندارند، به خود آمده باشند و برای مبارزه با چالشهایی که در ۲۰۱۴ گلوی افغانستان را میگیرد، راه و چاره‌ی درست حسابی و واقعی، نه خیالی پیدا کنند.

افغانستان پس از ۲۰۱۴، تنها کار مهمی را که باید انجام دهد، به حداقل رساندن آسیب‌پذیری‌ها و گام‌برداری به سوی خودکفایی و استقلالیت اقتصادی و سیاسی است؛ غیر از این ما همچنان دست‌ببین خارجی خواهیم ماند و همچنان نگران سرنوشتی که دیگران برای ما میسازند.

و خروج نیروها، به ارگ‌نشینیان کابل کارساز تمام شود و آنها بی‌هم که فکر میکنند در ۲۰۱۴، هفت میوه می‌خورند و نگرانی بی‌بی از این سال ندارند، به خود آمده باشند و برای مبارزه با چالشهایی که در ۲۰۱۴ گلوی افغانستان را میگیرد، راه و چاره‌ی درست حسابی و واقعی، نه خیالی پیدا کنند.

افغانستان پس از ۲۰۱۴، تنها کار مهمی را که باید انجام دهد، به حداقل رساندن آسیب‌پذیری‌ها و گام‌برداری به سوی خودکفایی و استقلالیت اقتصادی و سیاسی است؛ غیر از این ما همچنان دست‌ببین خارجی خواهیم ماند و همچنان نگران سرنوشتی که دیگران برای ما میسازند.

.....

باشد. اما هر امیدی، ترسی در خود نهان دارد و هر ترسی هم به امیدی برای بودن خودش نیازمند است. وقتی کسی می‌ترسد، بیشتر از دیگران به مصوونیت خودش می‌اندیشد و بنابر این، قدرت پیشگیری و پیش‌بینی مغزش بیشتر از زمان‌های عادی افزایش می‌یابد و در تصمیم‌گیری‌ها فعال‌تر و پویاتر میشود. یعنی او میتواند با اقدامهای پیش‌گیرانه و برنامه‌ریزی برای رویارویی با ترس و افزایش قدرت دفاعی در برابر آن، امید پیروزی بیشتری را فراهم کند و سرانجام ترس را به حداقل برساند. به بیان دیگر، ترس فرهنگ پایداری ایجاد میکند و توان دفاعی را بالا می‌برد. به همین دلیل، امیدوارم که ۲۰۱۴، برای دولت و مردم

کودتای ۷ ثور، سر آغاز...

جیوپولیتیک نوین، فقط با یک خیز دیگر به رویای پتر کبیر(دسترسی به آبهای گرم بحر هند و خلیج) دسترسی پیدا می‌نمود، با چک سفید به مطالبات رژیم پاسخ می‌گفت. از همان ابتدا راهکار رژیم در برخورد با مخالفان مشخص گردید. استفاده از ابزار قهری برای نابودی هر نوع مخالفت و یا حتا بیطرفی سیاسی. رژیم با انتساب اسدالله سروری و خانواده‌ی امین در راس اداره‌ی اگسا(افغانستان گتی سانه اداره) توانست در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ بخش وسیعی از هسته‌ی مقاومت را که در چوکات سازمان‌های چپ و راست کار میکردند، آماج حملات قرار دهد. قدرت به تدریج در دست امین و طرفداران او متمرکز میگردد. هیئت دولت و سازمانهای حزبی به مثابه-ی ابزار اجرایی برای تصمیمات آنان ایفای وظیفه میکردند. این دسته آنقدر نسبت به مخالفت از بیرون اعتماد پیدا کرده بودند که فقط نیروهای مخالف درون حزبی را خطرناک دانسته و برای از سر راه دور کردن آنان برنامه ریزی می‌نمودند. اتحاد شوروی اگرچه ازین وضعیت ناراض به نظر می‌رسید، اما به حمایت سیاسی و اقتصادی‌اش همچنان پابند بود. ایدئولوگ‌های روسی این روند را در جهت تضعیف مناسبات فئودالی مثبت ارزیابی نموده و زمینه‌ی نابودی سکتور خصوصی را به نفع سکتور دولتی فقط از همین مسیر جستجو میکردند. تلاش رژیم به درهم کوبیدن سران مخالفان(شعله‌یی‌ها، ستمی‌ها و اخوانی‌ها) با دستگیری اکرم یاری، مجید کلکانی، عبدالرحیم نیازی، طاهر بدخشی و همفکرانش

برگی از تاریخ

تنها حفیظ الله امین در کشتن تره‌کی دست نداشت

منصور تاراجی روزنامه نگار و گزارشگر روزنامه‌ی اطلاعات ایران از زبان عبدالودود، رئیس مخابرات گارد جمهوری می‌نویسد که در قتل تره کی سوی حفیظ الله امین دونفر به گونه‌ی غیرمستقیم و سه تن به گونه‌ی مستقیم دخالت داشتند. محمد یعقوب، لوی درستیز و جانداد قوماندان گارد، عملیات را از بالا رهبری می‌کردند، در حالیکه کارها در سطح پایین توسط خودش(عبدالودود) و روزی، رئیس ارکان سیاسی گارد و محمد اقبال، رئیس اطلاعات گارد اجرا می‌شد. وی علاوه می‌کند: "پس از کودتای ۲۳ سنبله (انتقال قدرت از تره کی به امین) یاوران تره کی همه از بین نرفته بلکه دوتن از ایشان به نام ببرک و قاسم با او در قصر حرمسرای در حال محاصره بودند. چون دونفر مذکور مسلح بودند، به روز شنبه یعقوب، لوی درستیز به قوماندان گارد هدایت دیگر داد که با یک حمله‌ی مسلحانه آنان را دستگیر کند. جانداد تیلیفونی به امین مراجعه کرد، اما وی این نقشه را تایید نکرد و هدایت داد که بر مبنای آن کشتن تره کی در چهار مرحله اجرا شد.

در مرحله‌ی اول کاغذی به دو یاور تره کی به حرمسرا ارسال شد و از ایشان تقاضا صورت گرفت تا جهت تحقیق راجع به حادثه‌ی تیراندازی یک بار بدون سلاح از قصر خارج شوند. این حیلہ کارگر افتاد و آنها از حرمسرا برآمدند، اما در بیرون دروازه دستگیر شده و چشمانشان بسته شد و توسط موتر به قوای ۴ زره‌دار در پل چرخ‌ی انتقال یافته و زیر نظر افسری به نام احمد با تفنگچه به قتل رسیدند و اجسادشان در زیر خاک دفن شد.

عبدالودود علاوه کرد: چون هنگام کشته شدن آن دو تن فرا رسید، روزی، رئیس سیاسی گارد به شوق آمده خواست عمل قتل را به دست خود اجرا کند، اما صاحب منصب قوای ۴ زره‌دار به نام شایسته مخالفت نموده گفت: این کار وظیفه‌ی من است و کسی حق مداخله در آن را ندارد.

مرحله‌ی دوم: یکی دو روز بعد هدایت داده شد که افراد خانواده‌ی تره کی (به استثنای خانمش) به کوتی کول در صدارت منتقل شوند. در این هنگام، ملالی، برادر زاده‌ی تره کی خواهش کرد که با کاکایش بماند. گفته شده که تره کی اولاد نداشت و ملالی مانند فرزند او در خانه‌اش زندگی می‌کرد - مؤلف) جانداد این خواهش را نپذیرفت و به جای ملالی یک نفر نرس را به پرستاری تره کی مامور ساخت.

مرحله‌ی سوم: انتقال تره کی و خانمش از حرمسرا به کوتی باغچه. تره کی این امر را بدون سرکشی پذیرفت، اما چون به کوتی باغچه رفت و چپرکتهای سیمی را که در آنجا موجود بود مشاهده کرد، خواهش کرد که چپرکتهای چوبی و قالیه‌های اتاق خوابش به آنجا انتقال داده شود. روزی از اجرای این کار به او اطمینان داد اما به عهد خود وفا نکرد.

مرحله‌ی چهارم: قتل تره کی معلوم نیست. اما به تاریخ ۱۶ یا ۱۷ میزان (۸ یا ۹ اکتوبر) عبدالودود، روزی و اقبال از طرف جانداد موظف شدند که تره کی را خفه نموده و در قبری که در قول چکان متصل قبر برادرش کنده شده بود دفن کنند. آنها اندک تردد نشان دادند اما به ایشان گفته شد که این فیصله‌ی کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب است و باید اجرا شود. یکی از اشخاص موظف به قتل گفت: قرار بود تره کی به شوروی فرستاده شود. جانداد جواب داد که چون شوروی او را نپذیرفت، باید کشته شود. سه نفر مذکور به اثر این دستور به قصر باغچه رفته تره کی را از اتاقش به اتاق کوچکی متعلق به محافظان که در نزدیکی در ورودی واقع بود، فرود آوردند. عبدالودود به حکایت چنین دوام می‌دهد: وقتی ما به داخل اتاق تره کی رفتیم، در وسط اتاق ایستاده مشغول مطالعه بود. روزی به او گفت: لطفاً با ما بیایید، شما را به جای دیگر می‌بریم. در این هنگام تره کی کارت حزبی خود را از جیب در آورد و به روزی داد و گفت: این را به امین بدهید. سپس یک کیف پول سیاه رنگ را نیز به روزی سپرد. در کیف مقداری پول و زیورات بود. تره کی به روزی توصیه کرد که پولها را در اختیار همسرش، اگر زنده باشد قرار دهد. آنگاه همه با هم از اتاق بیرون شدیم و در طبقه‌ی همکف، پهلوی پلکان در سمت راست اتاقکی بود که در آن یک تخت خواب بدون پایه قرار داشت. فکر می‌کنم این اتاقک مال پیشخدمت یا کشیک بود. به هر صورت تره کی را به همان اتاقک راهنمایی کردند. در این هنگام تره کی که دهن‌اش خشک شده بود، آب خواست، اما روزی اجازه نداد به او آب داده شود. روزی و اقبال دستان تره کی را بسته و او را در همان تخت بی پایه خواباندند. روزی ناگهان با هر دو دست گلوی تره کی را محکم گرفت و اقبال نیز به کمک او شتافت. آنها متکای کوچکی را که در تخت خواب بود، روی دهن و بینی تره کی گذاشته و هر لحظه به فشار می‌افزودند. به من دستور دادند تا پای تره کی را محکم بگیرم. سرانجام پس از ده پانزده دقیقه تره کی آرام کرد. آنگاه جسد او را در پارچه پیچانیده و با موتر به قول آب چکان بردیم و در قبری که قبلاً تهیه شده بود دفن کردیم.

برگرفته از افغانستان در پنج قرن اخیر، تألیف میر محمد صدیق فرهنگ، صفحه‌ی ۱۰۰۹

.....

یکنوع واکنشی را درون مخالفان به وجود آورد که بعدها به جریان مهاجرت موسوم و بهترین ابزار در برون از مرزها بدست مخالفان گردید. سختگیری رژیم مبارزات سیاسی مخالفان را به سیاست جنگی سوق داده و مبارزه‌ی مسلحانه را در سر لوحه‌ی کار همه قرار داد.

مبارزه‌ی مسلحانه تنها راهکار مخالفان و رویاروی خونین بعد از کودتا

مخالفت با اصلاحات از یکسو و تطبیق اصلاحات با شیوه‌های خشن و تنش افزا از جانب دیگر، به زودی مخالفت را در سطح ملی ایجاد نمود. مخالفت خودجوش که عمدتاً با ابزار قهر آغاز گردید، به تدریج سرتاسری گردیده و رژیم را تا حدودی غافلگیر نمود. چپ مخالف با شعار یا مرگ یا آزادی و راست مخالف با شعار یا اسلام یا شهادت، تهاجمات نهایت جسورانه را از اعماق شهرها تا کران کران کوهپایه‌های صعب العبور کشور به راه انداختند. تصمیم جسورانه‌ی مردم در مبارزه با رژیم آنچنان به شدت و حدت و اراده‌ی قوی آغاز گردید که بسیاری از آگاهان امور نظامی اصلاً باور نمی‌کردند. بدینگونه استفاده از خشونت و ابزار قهر وسیله‌ی گردید که هر دو جانب امکانات موفقیت‌شان را فقط از آن طروق جستجو می‌نمودند. مشکلات عمده‌ی که مخالفان راست و چپ رژیم با آن دست و گریبان بودند، عدم دسترسی به آگاهی لازم تئوریک برای مواجهه با مسایل بفرنج کشوری بود. افرادی مربوط به هر دو دسته بیشتر عمل‌گرا بودند و بجای تدوین تئوری و نظریه پردازی بیشتر به دنباله روی از مردم (پوپولیزم) می‌پرداختند و یا به برنامه ریزانی که از برون دیکته میکردند، وابسته بودند. افرادی که در زمینه‌ی تدوین آرا... صفحه‌ی ۷

کودتای ۷ ثور...

و تفکر نظری توانمند بودند، در جو اختناق و پولیسی یا زمین گیر گردیده و به دست پولیس و دستگاه امنیتی رژیم افتادند و یا در یک نوع سرگردانی و سردرگمی به زندگی مخفی و یا فرار روی آورده و نتوانستند آرای شان را برای پیشبرد مبارزه به گونه‌ی منطقی و مبتنی بر شرایط و اوضاع کشور ارایه نمایند. در این وضعیت دشوار همه روی خشونت و جنگ تاکید و آن گزینه را هم تاکتیک و هم استراتژی می دانستند. چپ مخالف با ایجاد دسته های پارتیزانی یکنوع مشی چه گوارایی را پذیرفت و به این عقیده بود که با تداوم مبارزه‌ی مسلحانه به تدریج توده های دهقانی را بسیج و تبدیل به یک نیروی بزرگ جنگی علیه رژیم می توان کرد. انقلابیون جوان منسوب به جنبش چپ مخالف که از لحاظ درک تئوریک و غنای تجربه در موقعیت چندان مناسب قرار نداشتند و با

احساسات میهن پرستانه و عاطفی وارد کارزار مبارزاتی میگردیدند، به زودی با عکس العمل نیروهای سنتی مواجه شدند و از دو سو(از جانب رژیم و مخالفان عرفی رژیم) آماج قرار می گرفتند. در این وضعیت، راهکار اصلی به فراموشی رفته و هر یکی به دنبال مشی خود ساخته رفته و به جای راه حل به مشکلات شان می افزودند. اما اسلام گرایان تابع اوضاع از پیش ساخته توسط غرب گردیده و با انتخاب راهکار مهاجرت، تابع برنامه‌های ساخته شده از سوی دستگاه های استخباراتی منطقه و غرب شدند. اما هم چپ و هم راست، روی خشونت و جنگ مسلحانه تاکید داشتند و شعار "قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ می برآید" را تایید میکردند.

آرا و نظریات دو نیروی مخالف

متفکران و اندیشمندان هر دو گروه، راجع به تحلیل از ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه و کشور دچار اختلافات عمیق فکری بودند. هر دو گروه با برنامه‌ی اقتصادی رژیم بویژه با اصلاحات ارضی آن مخالفت

گردید. ابتدا باید گفت که چپ مخالف، بعد از وقوع کودتا با دشواری های مختلف روبرو گردید. عمده ترین دشواری، تحلیل جامع از ساختار اجتماعی و اقتصادی افغانستان بود که اصلاحات رژیم روی آن تطبیق میکردید. چگونگی برخورد با اصلاحات و بیان خصوصیات ذاتی و خصلت سیاسی رژیم که برای توده های عام که در آن عصر بیش از ۹۵ درصد ساختار اجتماعی را تشکیل میداد، موضوع مهم تلقی میکردید. موضوع دیگر برنامه ریزی و روش کار برای مبارزه علیه رژیم بود که مهمترین وظیفه‌ی چپ مخالف را در آن عصر تشکیل میداد و از همه مهمتر جریان پیچیده‌ی که هیچگاه حل نگردید، چگونگی برخورد با فراکسیون ها، حلقات، شخصیت ها و تشکیل های سیاسی منسوب به این جریان بود که تاثیرگذاری و نقش آن برای گسترش مبارزات می توانست نهایت مفید و حیاتی به حساب آید. این جنبش که کدرهای آن اغلب از میان طبقات بالا و یا متوسط برخاسته و دور از توده های روستایی و پیشه وران شهری زندگی کرده بودند، از همه مهمتر از ضعف تطبیق خود درون ساختار اجتماعی و پیوند با مردم... **ص ۴**

پیامد ۱۱ سپتامبر بر...

به دنبال داشت. انسان افغانستانی که از برده گی و خدمت به اجانب عار داشت خود به خود برده خواست های قدرت هایی گردید که او را خواهی نخواهی به فرومایگی و انحطاط می کشاند. جهان غرب برای چند امر مهم در این بزنگاه تاریخ گام گذاشت. اما امر مهم که همه به آن باور دارند، اینست که این بار غرب نه برای دفاع از نظم کهن که در قرن ۱۹ آنرا تهداب گذاشته بود، بلکه برای ایجاد نظم نوین که در راس آن تخریب نهادهای کهن قرار داشت، وارد عمل گردید. نظم نوین از جانب کسانی بر این سرزمین اعمال می گردید که در گذشته تجارب گرانبار تاریخی از شکست برنامه های نوسازی در این کشور را با عینیت مشاهده کرده بودند. ولی این بار برنامه فرق می کرد. در این برنامه، رعایت هنجارهای کهن کمتر به نظر می رسید. هدف این بود که ساختار سنتی با هر گونه ابزار(حذف فزیک، تریبیک اقتصادی، تغییر ساختار سیاسی و تغییر فرهنگی) از میان برداشته شود.

یگانگی از نو سازمان یافت. این یگانگی با شبکه‌ی موبایل با هم تنیده شد و رسانه‌های دیداری، نوشتاری و گفتاری عامل نیرومند دیگر در بازسازی وحدت ملی گردید. ارتش افغانستان که دیگر جز افسانه‌ی تاریخ گردیده بود، با دستگاه امنیتی از نو بازسازی و سازماندهی شد. ولی این بار ارتش داوطلب نه بلکه مزدبگیر تشکیل شد، آنهم با پولی که از غرب کمک میشود. از این نظام، نیروی جدید دیگری سر برآورد که برای انکشاف و دولت داری متناسب به نیاز زمان آموزش دیده اند. مهمترین پدیده‌ی قابل احترام که در این دهه جایگاه خود را از دست داد، مالکیت بر زمین و منابع آبی بود. زمین و آب که در گذشته منبع ثروت تلقی میکردید، زیر فشار سرمایه آنچنان خورد گردید که دیگر حتا مالکیت بر آن و زندگی در پناه آن با یوغ و اسپار و ماله و گاواهن افتخار نه بلکه وبال گردن شده است. به پاس حرمت آن اراضی که قرن‌ها دهقان فقیر و بی زمین به پای ملاک بوسه می زد، امروز برای همان دهقان تصاحب دایمی آن هم چندان چنگی به دلش نمی زند. سرمایه داری جدید زمین را چنان به موضوع پیش پا افتاده بدل کرده که برای تصرف آن نه تنها تفنگ لازم نیست، بلکه ملاک با عذر و زاری از دهقان می خواهد تا آنرا رایگان بدست داشته باشد. ولی او حاضر به آن نیست و از ملاک فراتر از حاصل زمین، نقدینه‌ی دیگر هم می خواهد. باینحال، این تصاحب و مالکیت در جای دیگر ارزش نوین یافته است. در شهر ها و یا حواشی شهرها، جای ملاکان بزرگ دهات را مافیای زمین گرفته است. دهقانان فقیر که روزی برای دسترسی به قطعه

زمین در دهات گرفتن تفنگ را حق طبیعی خود میدانستند، امروز در حواشی و جوار شهرها به حسرت داشتن یک بلیست زمین از بام تا شام می اندیشند. دیگر ملاک ده هر چه تقلا کند و گاواهن را فریه تر بسازد و با یوغ و ماله و اسپار، بازوی دهقان را یاری برساند، دیگر آن نظام از نو پا نمی گیرد. بنا ضرورت است که اراضی زراعتی کشور که روزی منبع تغذیه‌ی عمده مردم بود، بار دیگر اما با راه و روش نو مورد بهره برداری قرار گیرد. زیرا نیاز ما به غذا همچنان باقی و پایدار است. نزاع و دعوا میان دهقانان کوچک که بخشاً از سوی نهادهای معین برنامه ریزی می گردد، آنچنان اوضاع را بر ملاکان زار ساخته که مجبور اند علاوه بر تهیه‌ی مالیات زمین، هزینه‌ی سرسام آور برای دارودسته های محاکم و ادارات حکومتی را هم به جان بخرند. این وابستگی آنچنان آنها را خوار و حقیر ساخته که در بیرون از میدان رقابت های خانوادگی، زمینه های دیگری را برای اندیشیدن به دست آورده نمی توانند. این رقابت های طولانی که بخشاً با سادات و هم چشمی های کوته نگرانه به دشمنی های بنیادی تبدیل می گردد، نه تبدیل به

های جدید جاگزین آن میگردد. از این طریق بنیاد اقتصاد جدید در روستاها پی افکنده خواهد شد و سازمان های نو اجتماعی پدید آمده و تولید زراعتی به برنامه‌ی سودمند دست خواهد یافت. مرزهای هوایی و زمینی افغانستان در جریان پیش از یک دهه‌ی اخیر با جهان فراتر از آن پیوند منظم یافت. این پیوند سبب شد تا کشور از انزوای دهه‌ی ۱۹۹۰ نجات یابد. ساختار اجتماعی در بسیاری جهات تغییر یافت. اشراف گذشته تغییر موقعیت داده، طبقات و لایه های جدیدی را به جایش میراث دار ساخت. پیشه وران و صنعت گران محلی خانه خراب گردیده و اغلب مانند برده گوش به فرمان نرخ کالاهای ارزان فرامزوی گردیدند. شاید خداوندان سرمایه به این نتیجه رسیده اند که این سرزمین فقط برای مصرف کالاها بازار سازی گردد. از آن سبب از تولید و صنعت خرد و متوسط چندان خبری نشد. شبکه‌ی راه های مواصلاتی عمدتاً در خدمت آب کردن کالاهای مصرفی خارجی بازسازی و نوسازی گردید. هم‌اکنون روزگار دهقان دیروز به جایی کشیده که ناچار محصول مزارع و ثمره‌ی دسترنج دهقان کشورهای همسایه را

معلوم نیست که اگر همسایه ها درهای شان را به روی ما ببندند، قحطی و قیمتی چه روز و روزگاری را بر مردم تحمیل می نماید. همه به این باور اند که دیگر اساس اقتصاد معیشتی و طبیعی جامعه‌ی روستایی و سازمان اقتصادی آن که تحت قیادت متنفذان محلی سازماندهی شده بود، در حال فروپاشی است. زمین و آب که یگانه مرجع ایجاد روابط میان روستاییان بود، هم‌اکنون دهقانان به جا مانده را در حالت بی توجهی نسبت به همدیگر و در یک ارتباط نهایت لرزان و شکننده قرار داده که هر آن ممکن است، با روستای محبوبش قطع روابط کرده و به حاشیه شهرها پناه ببرد.

مصرف می نماید. سیستم آبیاری گذشته که اغلب کاریزها و چشمه سارهای زلال آن را حمایت میکرد، تقریباً در حال به فراموشی رفتن است. این وضعیت در حالی انکشاف می یابد که اندکترین توجهی هم در مورد سیستم آبرسانی و آبیاری مصنوعی و مدرن صورت نمی گیرد. معلوم نیست که اگر همسایه ها درهای شان را به روی ما ببندند، قحطی و قیمتی چه روز و روزگاری را بر مردم تحمیل می نماید. همه به این باور اند که دیگر اساس اقتصاد معیشتی و طبیعی جامعه‌ی روستایی و سازمان اقتصادی آن که تحت قیادت متنفذان محلی سازماندهی شده بود، در حال فروپاشی است. زمین و آب که یگانه مرجع ایجاد روابط میان روستاییان بود، هم‌اکنون دهقانان به جا مانده را در حالت بی توجهی نسبت به همدیگر و در یک ارتباط نهایت لرزان و شکننده قرار داده که هر آن ممکن است، با روستای محبوبش قطع روابط کرده و به حاشیه شهرها پناه ببرد. میگفتند که وضع کنندگان قانون، تفاوت بین غنی و غریب را در نظر گرفته و به وضع قانون می پردازند. اما حال

کار یک نسل بلکه همانند قلاده ملکیت زمین به نسل های بعدی هم انتقال یافته و به زخم های ناسور مبدل می گردد. اگرچه اینگونه رقابت ها عده بی را از چرخه خارج و به شهرها پرتاب می نماید؛ ولی چون اساس مناسبات اجتماعی تا کنون آنچنان تغییر بنیادی را از سرنگذرانده که دهات به شهرها قطع علائق و روابط کرده باشند، آنگونه کدورت ها از آن دورها هم دامن زده می شوند، بهتر است در این زمینه راه حل خردمندان و دوستانه‌ی سراغ گردد. آنانیکه با اراده‌ی آگاهانه خود دوست دارند در دهات باشند، با همسایه های همسویش در دهات به تفاهم رسیده و قطعات کوچک را در کنار یکدیگر بار دیگر قرار داده و در توافق با تقسیم محصول زمین، مسوولیت کار روی آن قطعات را بدوش گرفته و دیگران حداقل برای چندین سال در تفاهم با آنان راهکار فراتر از زندگی در دهات را سراغ نمایند. تنها درین صورت است که دیگرگونی واقعی میان مالکان قطعات کوچک زمین به وجود آمده و زمینه‌ی برای ترقی و توسعه‌ی زندگی به میان آمده و شیوه تولید کهن زراعتی نابود و شیوه

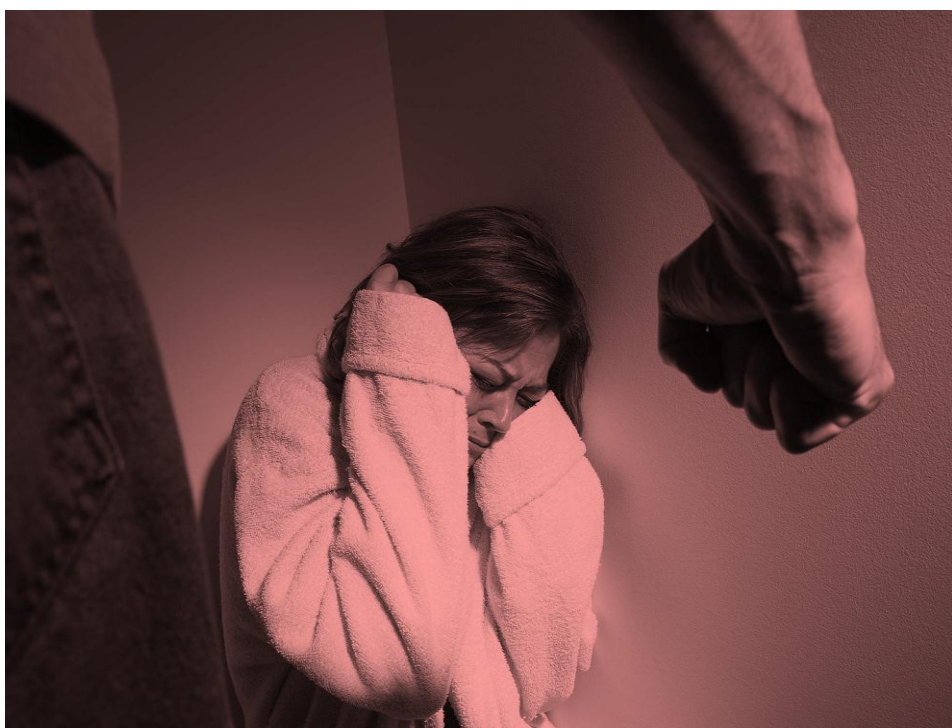
به این نتیجه رسیده ایم که قانون سازان نه تنها تفاوت ها را در نظر می گیرند، بلکه فاصله های طبقات را به کمیات مشخص نیز از نظر دور نمی دارند. اما با همه‌ی آن تلاش ها بازهم زمانیکه تکامل تاریخ سر می رسد، مالکان به هر شیوه‌ی که بخواهند مالکیت را انتظام دهند، از آنجاییکه ناقوس مرگ آنان نواخته شده، دیگر ره به جایی نمی برند. جامعه و مردم مجبور اند که نیازشان را برآورده سازند. دگرگونی هایی که بر مبنای تکامل تاریخ شکل میگیرد، خود راهش را آنچنان هموار می سازد که ناظران و شاهدان تاریخ جز آنکه نظاره گر زوال رسم کهن باشند، چیز دیگری از دست شان بر نمی آید. عده‌ی زیادی به این گمان اند که بورژوازی با سیادت از نظام به تدریج طلعه‌ی نوین را در افق کوهپایه های کشور ایجاد کرده و جامعه‌ی مرفه تر از پیش به میان می آورد. ولی روزگار طوری پیش می رود که اگر این وابستگی و حالت مصرفی از ژرفا و عمق بیشتری برخوردارگردد، روزگار بدتر از گذشته را شاهد خواهیم بود. اگرچه سرمایه‌داری را مدافع مالکیت و آن هم مالکیت خصوصی قلمداد کرده اند، اما در این جا بیشتر از همه حال و روزگار کسانی را خراب کرد که به مالکیت روی زمین و آب دلبستگی داشتند. در واقع سرمایه‌ی غرب با کار چشمگیرش از همه اولتر شیوه ی مالکیت بر زمین را بدون انقلاب ارضی به کالای ارزان بویژه در دهات بدل کرد. این کار خانمان بر انداز، اغلب توسط کشورهای همسایه صورت گرفت. دستاورد دیگر علاوه بر تریاک ساختن بخش وسیع نیروی کار جوان، پدیده‌ی نوین که ارمغان منفی دیگر باید محسوب گردد، فساد و رشوت است، که دیگر باید آنرا به تاراج و چپاول تشبیه کرد نه فساد و رشوت. مهمترین درس دیگر این بود که نظام سیاسی حاکم بر غرب در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خود را حامی دین و ارزش های اعتقادی مردم افغانستان در مقابل حکومت خلق و پرچم جا می زد. در این روزها با ابزار نرم فرهنگی آنچنان تیشه به ریشه های این باورها می کوبد که از یکسو نظم خانواده ها را در حال فروپاشی قرار داده و از سوی دیگر باورها و اعتقادات را به آن انحطاط سمت و سو می دهد که گویی در نهایت به یک منجلاب منتهی خواهد شد. این وضعیت منجر به آن می شود که از یک جانب اعتقادات و باورها که عامل عمده‌ی مقاومت در مقابل اجانب تلقی می گردید، به تدریج به عنوان ابزار معنوی از میان برداشته شود و از جانب دیگر اقتصاد معیشتی که اساس آن بر مالکیت زمین و آب استوار بود و پایه‌ی اقتصادی آن مقاومت را که عامل اساسی در تداوم پایداری محسوب می گردید، به تدریج ناپدید سازد. درین صورت جامعه‌ی جهانی اگر ما را از یکسو با جهان پیوند می دهد، از جانب دیگر پیوندهای سنتی و عرفی میان مردم ما را از بین می برد، اما در کل همه‌ی تلاش ها درین راستا سازماندهی میگردد که رهبری هر حرکت از این به بعد دیگر تحت کنترل و اداره مستقیم آنان قرار داشته باشد.



۷ جدی ۱۳۹۲ خورشیدی

از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

بی‌ارادگی دولت به خشونت علیه زنان می‌افزاید



دوم را در برابر مردان دارند. حتا بسیاری از زنان به ویژه در روستاها پذیرفته اند که با مردان برابر نیستند و تنها مسوولیت شان اینست که سر به زیر، هر فرمانی را که مردان صادر میکنند، اجرا کنند، بچه بزایند و در برابر هر جنایتی که در حق شان میشود، تحمل کنند و سکوت.

دولت افغانستان با آنکه دستاوردهایی در زمینه‌ی تامین حقوق زنان داشته، کار مهمی را که نکرده، مبارزه با این فرهنگ زن ستیز بوده است. پولیس و نهادهای عدلی و قضایی که مسوولیت مستقیم رسیدگی به خشونت علیه زنان را دارند، نه تنها که از حقوق زنان آگاهی چندانی ندارند، بلکه برخوردی تبعیض آمیز آنها نسبت به پرونده های زنان منجر به ناامیدی بیشتر آنان شده و به خودسوزی و فرار از خانه انجامیده است. به این دلیل است که رئیس جمهور کرزی پس از دوازده سال حکومت داری در افغانستان، بر آگاهی دهی مردم در زمینه‌ی حقوق زنان تاکید میکند. گویی رئیس دولت تازه متوجه شده که گره اصلی خشونت علیه زنان در کجاست.

به باور مرکز مطالعات صلح و توسعه، خشونت علیه زنان در افغانستان زمانی میتواند کاهش یابد و یا به تدریج از میان برود که دولت از اراده‌ی قوی برای مبارزه با فرهنگ زن ستیز برخوردار باشد. تنها زمانی میتوان نسبت به تامین واقعی حقوق زنان خوشبین بود که فرهنگ تبعیض جنسیتی از میان برداشته شود و جای آنرا فرهنگ انسان محور بگیرد.

از سوی دیگر، تنها تلاش های دولت برای از میان بردن خشونت علیه زنان بسنده نیست. نهادهای جامعه‌ی مدنی، خانواده ها و تمام شهروندان کشور نیز باید سهم شان را در پیکار با این پدیده‌ی زشت ادا کنند و نگذارند تا مادر، خواهر، دختر و همسرشان بیش از این در آتش خشونت و تبعیض بسوزند.

افغانستان در دو سه هفته‌ی اخیر شاهد خشونت های دردناک علیه زنان بوده است که بریده شدن لب و بینی بانو ستاره در ولایت هرات، حلق آویزشدن یک بانوی جوان در جوزجان، کشته شدن یک زن با تبر در ولایت بادغیس و کشته‌شدن دو بانو در ولایت ارزگان، از تازه ترین موردهای آن است.

به اساس گزارش اخیر کمیسیون حقوق بشر، خشونت علیه زنان در کشور در شش ماه نخست سال روان میلادی در مقایسه با عین زمان در سال گذشته‌ی خورشیدی، بیش از ۲۵ درصد افزایش یافته است؛ موضوعی که نگرانی نهادهای مدافع حقوق زنان را به دنبال داشته است.

رئیس جمهور کرزی نیز در سخنرانی رادیویی خود، افزایش خشونت علیه زنان را نگران کننده خواند و خواستار آگاهی دهی به مردم در زمینه‌ی حقوق زنان شد.

هر بار که خشونت علیه زنان صورت میگیرد، از مقامهای دولتی گرفته تا مردم عادی از آن انتقاد میکنند و همگی سنت های ناپسندیده‌ی اجتماعی و فرهنگی، سطح نازل سواد مردم، رسم و آیین های بسته و کور قبیله‌ی و سیستم نابرابر اقتصادی را از عواملی میدانند که خشونت علیه زنان از آن برخاسته است؛ اما آنچه که دولت و دیگران نمی‌کنند، گامهای عملی برای از میان برداشتن این عوامل است. در حالیکه با وقوع هر رویداد خشونت علیه زنان در کشور، حکومت کابل سنگ دفاع از حقوق زنان را بر سینه میزند و از مجازات شدید آنانیکه به این جنایت دست زده اند، خبر میدهد، گراف خشونت علیه زنان همچنان بالا میرود و حتا رنگ و رخ تازه‌یی به خود میگیرد.

خشونت علیه زنان در افغانستان به دلیل سلطه‌ی دوامدار و بی حد و حصر مردسالاری که از بازوی دینی و قبیله‌یی نیز برخوردار بوده است، عادی تر از هر جای دیگر صورت میگیرد و برای بسیاری ها مساله‌ی چندان مهمی به نظر نمی‌رسد. فرهنگ دینی افغانستان، زن ستیز است و بانوان جایگاه جنس

خشونت علیه زنان در افغانستان به دلیل سلطه‌ی دوامدار و بی حد و حصر مردسالاری که از بازوی دینی و قبیله‌یی نیز برخوردار بوده است، عادی تر از هر جای دیگر صورت میگیرد و برای بسیاری ها مساله‌ی چندان مهمی به نظر نمی‌رسد. فرهنگ دینی افغانستان، زن ستیز است و بانوان جایگاه جنس دوم را در برابر مردان دارند. حتا بسیاری از زنان به ویژه در روستاها پذیرفته اند که با مردان برابر نیستند و تنها مسوولیت شان اینست که سر به زیر، هر فرمانی را که مردان صادر میکنند، اجرا کنند، بچه بزایند و در برابر هر جنایتی که در حق شان میشود، تحمل کنند و سکوت. دولت افغانستان با آنکه دستاوردهایی در زمینه‌ی تامین حقوق زنان داشته، کار مهمی را که نکرده، مبارزه با این فرهنگ زن ستیز بوده است.

مشکل مواجه اند و ما از وزارت تحصیلات عالی افغانستان می‌خواهیم که امکان برگزاری آزمون مجدد برای این افراد فراهم شود."

عظیم نوربخش، سخنگوی وزارت تحصیلات عالی اما با رد هرگونه مشکلات در برگزاری آزمون کنکور در ولایت غزنی به بی‌بی‌سی گفت: "امتحان در این ولایت به صورت شفاف برگزار شده و ۶۰ نفر از وزارت تحصیلات عالی بر روند برگزاری امتحان نظارت داشته‌اند."

چند روز قبل رئیس کمیته کنکور وزارت تحصیلات عالی افغانستان گفته بود که آزمون کنکور ولایت لوگر را به دلیل "تقلب سازمان یافته" لغو و اوراق آن را به آب انداخته است.

اکنون حدود هشت میلیون نفر در مکاتب افغانستان درس می‌خوانند و آزمون کنکور کم کم به یک چالش بزرگ برای جوانان تبدیل می‌شود.

شورای ملی که خود بر روند برگزاری آزمون کنکور در شهر غزنی نظارت دارد، در زمینه‌ی برگزاری آزمون کنکور در این ولایت به بی‌بی‌سی گفت که دیروز مشکلات از قبیل سردی هوا، مکان مناسب و کمبود وقت وجود داشت.

این نماینده مجلس افغانستان بیان داشت که ۱۲ هزار نفر، دیروز و امروز در ولایت غزنی امتحان دادند که مدیریت برگزاری این امتحان نیز می‌تواند با مشکلاتی را به وجود آورد.

او افزود که کمبود سئوالات به زبان پشتو نیز از دیگر مشکلاتی بود که برای حدود ۱۸۰ نفر ۱۵ دفترچه سؤال به زبان پشتو وجود داشت و امتحان آنان با موافقت شاگردان برای امروز به تاخیر انداخته شد.

شاه گل رضایی، نماینده‌ی مردم غزنی در مجلس نمایندگان افغانستان نیز با اعتراض از نحوه برگزاری امتحان گفت: "در حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ نفر با این

اعتراض تعدادی از دانش‌آموزان به نحوه‌ی برگزاری آزمون کنکور در ولایت غزنی

نگذشته بود که محل برگزاری به دلیل نبود برق تاریک شد. او افزود که در حدود ۲۰۰ نفر با این مشکل مواجه شدند.

محمد ذکی شرکت کننده‌ی دیگر نیز می‌گوید که در یکی دیگر از حوزه‌ها، سؤال و پاسخنامه‌های آزمون ساعت ۴ بعد از ظهر توزیع و ساعت ۵ عصر جمع آوری شدند.

وقت امتحان کنکور که توسط وزارت تحصیلات عالی افغانستان مشخص شده، دو ساعت و ۴۰ دقیقه است.

محمد علی اخلاقی، نماینده‌ی مردم ولایت غزنی در

تعدادی از دانشجویان ولایت غزنی در جنوب افغانستان به نحوه‌ی برگزاری آزمون کنکور در این ولایت اعتراض کردند.

آنها علت اصلی اعتراض خود را شروع دیرنگام آزمون، کمبود وقت کافی برای پاسخ به سئوالات، برخورد بد ناظران آزمون و نبودن اوراق کافی سوالات خوانده‌اند.

زبیر، یکی از داوطلبان کنکور به بی‌بی‌سی گفت که قرار بود آزمون ساعت ۸ بامداد روز جمعه برگزار شود ولی زمانی که اوراق آزمون توزیع شد، ساعت ۳:۳۰ دقیقه بعد از ظهر بود و اندکی از شروع آزمون